



هَذَا هُوَ
الْكِتَابُ الْمُسْنَدُ الْمُسَمَّى
بِدَلِيلِ الْمُنْهَاجِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

سپاس بجد و قیاس خداوندی است که آفریننده زمین و آسمان و جن و انس است
که نعمتهای بی پایان برای آدمیان انشاء فرموده است و ظاهراً انسان را فی
احسن التقویم زینت داده است و باطنش را بعقل و علم و حکمت و فکر و تدبیر
و پیغمبران پاکدامن قرار داده و بمعجز و برهان ممتازشان فرموده که در میان بنی
آدم دلیل راه شوند و عهده پروردگار را یاد آورند و در طریق مستقیم توحید
و تقوی هیر شده علم و حکمت آموزند و بنی نوع انسان ابا ترغیب و ترهیب
و انداز و تبشیر اصلاح فرمایند و در دینی پایان برسند المرسلین و خاتم النبیین و
اوصیاء المعصومین با دامت السموات و الارضین اما بعد
بندۀ فقیر الی الله اقل الحاج (حسینقلی جدید الاسلام)
وقتیکه کتاب منهاج الطالبین را در ردیایه و بهتائیه بلکه هر باطل و ملحد
نوشته طبع نمودم دیدم چون تا امروز در اسلام باین عنوان کتاب نوشته
نشده است و مردم طالب هدایت از این کتاب خبر ندارند لاجل ذلک
لازم بود که در جریده اعلان شود اسم کتاب و محل فروش آن در بلدان دور
و نزدیک که هر کس بقدر همت خویش از آن تالیف شریف فوری اقتباس
کرده در منهاج سلامت سالک شوند و ما توفیقی الا بالله و بعد ملاحظه
شد که اعلان این کتاب در جریده کافی نخواهد شد چون در این عصر آن قدر

فهرست منهاج الطالبین

۳

کتابهای لاطائل در شرق طبع شده است که باعث اشتهار از طبایع سلیمه شده است لاجل ذلک اراده نمودم که مثل ساله چند اوراق نوشته شود و این نامه را دلیل منهاج تسمیه نمودم و در این رساله پنج مطلب نوشته خواهد شد اول فهرست کتاب منهاج الطالبین تا اهل ذوق از روی رغبت طلب کنند از هر جا که محل فروش معین شده است و وکم ذکر اسماعلاً عظام که بر آن کتاب تقریض نوشته و بنشر آن اشاره فرموده اند سیم قصه نامه نگار که چگونه مسلمان شدم و چون سیر مذاهیث ادیان نمودم الی حال مختصر احوال هم رداراجیف یک بابی مختص بنعم که خطابا بعلمای چند ورقه احتجاج و ایهیه نوشته و شواهد زور آورده و آیات از قرآن بغیر وجه منزل دلیل آورده است عتوا علی الله یحکم کذیب اخبار یک از جراید فرنک و کتب سیاحین فرنک جعلاً نقل کرده اند و السلام

در بیان فهرست کتاب منهاج الطالبین
این فهرست بدون ذکر عدد صفحات نوشته میشود و این ارتقا میسر که گذاشته شده است عدد عناوین است

۱- یک مقاله مثل اعلان فیه مطالب و تنبیها ت

۲- مقدمه فصل عربی از ترجمه فرائد بقوله تعالی لو تقول علینا ایه و جواب آن فیه البراهین القاطعه

۳- فصل ثانی ترجمه عربی از فرائد در حروف مقطعه و رد اکاذیب ابطال آن سحر

۴- افتتاح منهاج عربی بعنوان خطبه و فیه خطبتین للامام علیه السلام

۵- مقدمه فارسی فیه سواهد و لطایف و عذر العلماء فی رد الباب

۶- فصل فی تعیین زمان ظهور الانبیاء اصحاب الشرائع

۷- فصل ثانی فی صفة المرسلین و سیرتهم و حسبهم

فهرست
منهاج الطالبین
که خود را
مجموع شده عدد
صفحات فرموده



- ۸- فصل ثالث فی دعوة المرسلین فیہ موازن الحق منها کل نبی بظہر دعوتہ واحکامہ علنا ومنها فی جہاد الانبیاء واحکام ذلك خلاف البایته ومنها دعوة المرسلین علی طریق الموعظة فیہ شواهد منها فی بیان احوال تابعین الانبیاء والبایته خلاف ذلك
- ۹- ختام الفصول الثلاثہ فیہ تنبیہات فارسیہ
- ۱۰- ذکر اقسام بیانات علی محمد باب ہو مقتدیه
- ۱۱- فصل من بیان علی محمد باب وہی مضحکات
- ۱۲- ملاحظات وشواہد ولطایف وامثال مقنعہ
- ۱۳- فصل مطول من بیان علی محمد باب وہی مہملات فی النجوم الطوال وظہور محمد وعلی وفاطمہ وحسن وحسین علیہم السلام بزعمہم
- ۱۴- احوال منجنان کذاب ورمالان راہزن
- ۱۵- مقصود اصلی از علم ریاضی وافتام آن
- ۱۶- کیمیا کریمی علی محمد باب از بیان و بیان کذب آن
- ۱۷- ملاحظات ومناظرات در باب کیمیا کریمی موہوم
- ۱۸- عرفان بانی باب در معانی حروف و ابجد ونقطہ وبسملة و قول باب کہ ہر بانی یک پیغمبر میباشد و فیہ ترہات شتی
- ۱۹- بیان بعض احادیث کذب وتنبیہات ائمہ علیہم السلام بان
- ۲۰- فصل از مہملات علی محمد باب در عدد حروف و بیان کذب آن بہتان وحقیقت حال حروف مقطعة در قرآن وبرہان ذلک و غلل نزول آیات قرآن
- ۲۱- اختلاف مسلمین در تشابہات قرآن و ذکر نقطہ باء بسملة و بیان آن مبہم
- ۲۲- شواہد از شرح قصیدہ سید کاظم رشتی و بیان آن موہوم



- ۲۳- مغالطه ضلال که قرآن باطن باطن دارد و وجه این معانی
- ۲۴- تاویلات ضالیه باب آیات قرآن مجید در کتاب حسن القصص کتاب باب
- ۲۵- ادله قطعیه که مثل قرآن آوردن محال است
- ۲۶- بیان مقصود علی محمد باب که اول یک آیه از قرآن مجید مینویسد و بعد حروف مقطعه گذاشته بوزن قرآن سخن میگوید و بی مضحکات
- ۲۷- سوره های چند مطول از قرآن باب بیان مقصد باب در این باب
- ۲۸- مقاله جناب شیخ احمد بغدادی در ذم کتاب علی محمد باب
- ۲۹- مقاله حضرت الفاضل الفقیه شیخنا الشیخ شکر المدرس البغدادی فی تمیز بین سیئات الباب
- ۳۰- سوره کهمف از قرآن و قصه اصحاب کهمف فی شواهد و عبر
- ۳۱- ذکر اقوال صوفیهای خارج از ادیان انبیاء و شطحات آنها
- ۳۲- چگونه کی تحقیقات نامه نگار مذہب بابیه را
- ۳۳- کفریات ملای رومی از دیوان شمس و شطحات باب و مباحث و فصول مطول در ادعای ربوبیت
- ۳۴- بافنده کی نامه نگار مثل بیان باب فیہ لطایف و شواهد و ابیات مهمل خیر من بیان باب
- ۳۵- بافنده کی مطول علی محمد باب در بیان حسن القصص باب
- ۳۶- ذکر عقاید مذاهب مختلفه از دبستان اصول عقاید مزدکیان قریه عقاید باب
- ۳۷- اقوال مذاهب ضال و عقاید ضال و ذکر اقوال باب مطابق مذاهب مختلفه و شر و حساب باب
- ۳۸- ذکر طریق انبیاء غیر طریق صوفیها و مایهها است
- ۳۹- ذکر طایفه وحدیه و هریه که همه یک منہج سالکند



بیان فهرست کتاب

۶

- ۴۰- قصه مبلغ بابی در ملک انگریز و حکم اطباء بر آن
۴۱- ذکر بعض کذبهای بابیه و دزدی در نقل احبار
۴۲- تنبیهات و مطالب چند
۴۳- اقسام تمویه زندقه و مرید و مراد ایشان و قول ایشان دو جنبه بودن انبیاء
۴۴- احوال قره لعین و بعض اشعار او در حق باب
۴۵- کلام در وجه تأویلات آیات سماوی و اثبات وجود ملک و
جبرئیل جسم معین در خارج شواهد از کتب سماوی مخصوص از انجیل
۴۶- بیان سیرت انبیاء خلاف صوفیه و بابیهاء فیه موازین الصدق
۴۷- ادعای ربوبیت باب در فصول مفصل از بیان صریح
۴۸- چگونه بدست آوردن نامه نگار کتب و الواح باب و بهارا
۴۹- ذکر الواح میرزا حسینعلی بهابا ملاحظات
۵۰- فصل از بیان باب و درجتم الشیطان
۵۱- مقاله مختصر حضرت الفاضل میرزا ابراهیم سلیمانی تعجباً باین معلمات باب
۵۲- ذکر ادعای معجزات باب اند فی قلیل الساعات یقول کلام کثیر
۵۳- آیات فارسی میرزا حسینعلی بی رساله مستقله اول آیه هایش
ای پرتر اب ای سپر ماد و امثال ذلک
۵۴- مقاله مخصوص در رد این باطل با شواهد
۵۵- بیان فرق بابیه با بییه مطالب و تنبیهات
۵۶- کتاب احکام و فرائض بابیه که کتاب اقدس گویند از موضوعات میرزا حسینعلی
۵۷- سؤال و جواب و فتاوی بها و تفصیل نماز ایشان
۵۸- یک لوح مرثیه قول بها برای یک زن بابی
۵۹- احوالات میرزا حسینعلی و اخذ طریق عرفان او در کردستان



- ۶۰- روش عبدالبهاء و بعض مکاتیب آن بمردان فیہ مطالب
- ۶۱- تفصیل مکتوب از امریکا و مجلس بابیائی آن و مرد
- ۶۲- مکتوب از بیروت بمردان بغداد و امر بزیارت قبر میرزا موسی سپهر
میرزا مادی جوابی
- ۶۳- نقل از ایتقان میرزا حسینعلی دو فصل مطول
- ۶۴- ذکر اسامی علماء که گردیده باب شده اند بعم بابیها از ایتقان باکثیری
از کفریات و موهومات ایتقان
- ۶۵- جواب کتاب درر البیته در یک مسئله و بیان ضلالت مؤلف در
- ۶۶- رد اباطیل فرائد میرزا ابوالفضل جعفر فادقانی
- ۶۷- تأویل معاجز انجیل من باب معارضه و تنبیهاات بجهل بابیها
- ۶۸- رد اباطیل فرائد و نصرانی در انتقادات نظم و بلاغت قرآن
- ۶۹- رد اباطیل رجم الشیطان ایضاً
- ۷۰- احکام جهاد باب از بیان احسن القصص
- ۷۱- ابتداء امر باب و سؤال و جواب آن در مجلس ولیمه با علماء تبریز
- ۷۲- کذبهای بابیها که صاحب الزمان شریعت تازه خواهد آورد
- ۷۳- در بعض مغالطات فرائد و جواب آن
- ۷۴- مقاله آخر خلاصه این مطالب
- ۷۵- تفصیل اسامی اشهر و روزهای هفته بابیها و تواریخ ولادت و
ادعای هجرت و وفات باب و بها
- ۷۶- خاتمه در بیان اباطیل عبدالبهاء و رد کتاب مدن و رساله
سیاست عباس افندی
- ۷۷- سوالات چند از عباس افندی که سیاست و حکومت چیست



فهرست منهاج الطالبین

۸

وفقه وقانون چیست و بیان تمام فقه مختصر

۷۸- رد قول عبدالبهاء در تجدید علوم و مدارس و سوال جواب در این باب

۷۹- ذکر فوائد مدارس و محاجات عقلی و مشاهدات و جدائی دران باب

بیان شده است فیه عبرة لمن اعتبر

۸۰- تعجب از احوال حکومت اسلام و بعنوان خطبه عبرتی ذکر شده است

فیه اظهار الحقایق

۸۱- مناجات نامه نثار و فیه مقاصد الشکوی الی الله و حقایق

احوال المولفین الکث و دله المسنغان من فتن الزمان

۸۲- ذکر الواح میرزا یحیی صبح ازل که بهائیهاد جالش نامند

۸۳- اخطار بهر که رد این کتاب بخواند بنویس بشرط مذکور دران باب

مراعات لازم است در خود کتاب فهرست مرتب نوشته شده است و

بسیار مطالب است در آن که در اینجا نام نبردم مطالعه کننده ها خواهند دید و

اصل کتاب قریب بچهارده هزار بیت میشود مقدار پنجمین بیت از کلمات و

الواح و کتب و رسائل بابیه است و بنظر حقیر از جلیایمی اسرار آنها خفی

نمانده است که دران منهاج ذکر نکرده باشم چون مقدار ده جلد از بیانات

علی محمد و مقدار پانزده کتاب رسائل از میرزا حسینعلی و دو نسخه از صبح ازل

و چهار از رسائل عباس افندی و در و فرامید میرزا ابوالفضل جعفر و قانی و رحم

اشیطان که معلوم نیست از کدام شیطان است و مقدار بیزار ورقه از الواح

میرزا حسینعلی و عباس افندی و مکاتیب و مراسلات مرزاة از بلدان متفرقه

بیکدیگر مطالعه و قراست نموده ام و سه مجلد از بیانات علی محمد با بعض نسخ

تبلیغ نامه ها مثل تبلیغ نامه مفتی بغداد و شاه ایران و غیرهما در نزد حقیر

موجود است و سه نسخه از آیات رسائل میرزا حسینعلی عربی و فارسی کتاب

صاحب محترم این کتاب
میرزا حسینعلی
که در این کتاب
از بیانات
و کتب و رسائل
بابیه است
و بنظر حقیر
از جلیایمی
اسرار آنها
خفی نمانده
است که دران
منهاج ذکر
نکرده باشم
چون مقدار
ده جلد از
بیانات
علی محمد
و مقدار
پانزده کتاب
رسائل از
میرزا حسینعلی
و دو نسخه
از صبح ازل
و چهار از
رسائل عباس
افندی و در
و فرامید
میرزا ابوالفضل
جعفر و قانی
و رحم اشیطان
که معلوم
نیست از کدام
شیطان است
و مقدار
بیزار ورقه
از الواح
میرزا حسینعلی
و عباس افندی
و مکاتیب و
مراسلات
مرزاة از
بلدان متفرقه
بیکدیگر
مطالعه و
قراست
نموده ام
و سه مجلد
از بیانات
علی محمد
با بعض نسخ
تبلیغ نامه
ها مثل
تبلیغ نامه
مفتی
بغداد و
شاه ایران
و غیرهما
در نزد
حقیر
موجود
است و سه
نسخه از
آیات
رسائل
میرزا
حسینعلی
عربی و
فارسی
کتاب

اسامی علمائی کہ تقریریں نوشتہ اندکے

۹

احکامش و مقدار پانصد لوح و مکتوب از میرزا حسینعلی در نزد نگارنده موجود است
 و از مکاتیب عباس افندی و مرداء کہ در سروت و فرنگستان و ایران میباشند
 مقدار بیست لوح و مکتوب نزد حقیر حاضر است با دوشیخ از کلمات لافانل
 میرزا محی و مقدار بیست نسخه متفرقه از کتب سید در بغداد و کما ظہن و کربلا و
 نجف اشرف در نزد اشخاص مخصوص موجود است و عرض از ذکر این عادت
 این قوم انکار و بی شرمی است از آنرو نوشتہ کہ بداند این چیز بار آورده و حاضر
 است ہر کس از روی بخیالی بگوید نیست کتابش را بدستش بدہم والسلام
 علی من اتبع الهدی و این کتاب منہاج بعضی عربی و بعضی فارسی نوشتہ
 شدہ است بیک اسلوب تازه کہ کسی بآن سبقت نکرده است عوجاج
 ہر ملت را صاف نموده و راہ راست را آشکار ساخته و اطراف آن را
 بآیات و احادیث صحیح محکم نموده و بامثال و براہین عقلی در آن منہاج
 چراغہا روشن نموده مصداق بقولہ تعالی قد تبین الرشید من الغی
 و ہزار نسخہ طبع شدہ است در بمبئی و بوشہر و شیراز و کرمان و اصفہان و
 طهران و خراسان رشت و تبریز و ہمدان و بغداد و نجف اشرف فروختہ
 خواہد شد در ہند ہر نسخہ بستر و پیہ و در خارج معادل چار روپیہ قیمت قرار
 داده شدہ است طالبان حقایق بھرہ و روحا ہند کہ دیدانشاء اللہ تعالی
 مطلب دوم ذکر اسماء علماء عظام کہ بر آن کتاب تقریریں نوشتہ
 و بنشر آن اشارہ فرمودہ اند بترتیب ہر کہ اول نوشتہ است بامختصر القاب
 در اینجا ذکر میشود اول قلم العلماء و سناد الفضلاء من اوتی الحکمہ و فصل
 الخطاب مولانا الامام علی شیخ شکر البغدادی دام علاہ دوم المؤید الدین
 القویم الجاری فی جمیع خصالہ علی الصراط المستقیم العالم العلامة المیرزا
 ابراہیم السامی دام علاہ سوم قدوۃ المحققین و نجمۃ المجتہدین قاضی

اسامی علماء
 اللہ تعالی
 علیہم السلام

حاجی شیخ محمد حسین حایری خلف الصدق حجة الاسلام و المسلمین شیخ زین
العابدین بازند رانی طاب ثراه چهارم من هو فی العلوم فزید العصر و یتیم الدین
العلم الزاھر حضرت اسید محمد باقر بحر العلوم الطباطبائی دام عزه پنجم
العالم العلّات المحدث و المحقق الفہامہ البحر الرتانی المجلسی الثانی الحاج
میرزا حسین النوری انار الله مرقدہ ششم المحقق الثانی الشیخ ملا کاظم
الخراسانی متعنا الله لعلومہ ہفتم فلاح ابواب مسائل المغلقہ و ہتاک حب
المطالب المرتقہ الشیخ فتح الله الشہیر بشریۃ الاصفہانی ہشتم المتفرد بالتعبیر
والتحریر و المؤسس فی کل فن بلا نظیر الشیخ ملا ہادی الطہرانی النجفی الغروی سلمہ
نہم الشیخ الجلیل المذنب النبیل السید محمد الطباطبائی بحر العلوم دام مجد
مادامت الشمس و النجوم دہم جناب مستطاب ملاذ الانام آقای حاجی شیخ
فضل الله نورانی ام علاہ یازدہم مہذب المعقول و محرر المنقول علم الاعلام
و محکم الاحکام حجة الاسلام اسید عبداللہ الرشتی الکلیدانی الحسینی من اللہ لہ
الحسنی مطلب سوّم حکایت مؤلف از ابتداء مشرف شد غم بدین
اسلام و تحقیقات ادیان و فرق و سوانح عہد مخمّر در ضمن یک حکایت غریبی
بانشانی خطیبانی در آخر تذکرۃ الذاکرین نوشتہ ام و حالادین رسالہ مختصر
ذکر میشود اصلاً این بندہ از اہل قرای ترکستان بودم پدرم صاحب ارضی
و عقار و مواشی است و سہ برادر بودیم برادر بزرگ کراست معاون پدر بود
و برادر اوسط در شیروان و قوبادرس خواندہ و در بادکوبہ سکن اختیار نمودہ در
انجام مشغول تجارت و ہم در مجمع پرستتانبہا معلم و واعظ بود و بندہ برادر
کوچک ایشان بودم و زبان ماہار منی و ترکی داغستانی است چون در آن
صفحات نصاری منخا لطہ تمام با اسلام دارند پدرم بندہ را درودہ سالکی
بشیروان آوردہ شاگرد علاقہ بندہ گذارد یکسال شاگردی خانہ و دکان کردہ

احوال
مؤلف

بعد از آن استادم پریشان شده یاد کو به بجزرت کرد و بنده هم بمنزله فرزند او با او بجزرت
 نمودم استادم از صنعت دست کشیده در کارخانه لغت مدرسه چون اولاد
 ذکور نداشت مرا مثل فرزند دوست میداشت گفت فرزند میخوای ترا در نزد
 استادی دیگر گذارم تا صنعت تکمیل کنی و بهم در خانه باباشی یا آنکه ترا در مکتب
 گذاشته درس بخوانی که صاحب قلم شوی بهتر از آن صنعت است بنده درس
 خواندن را اختیار کردم مراد در دبستان را مانده گذارده دو سال در آنجا از منی و
 روسی خواندم تا که مقدار ضرورت خواندن کتب و مکاتیب و نوشتن خط وسط
 آموختم بعد از دو سال مرا بکاتبی در کارخانه لغت بیک معاش سپرد
 مستخدم نمود سه ماه در آنجا مشغول شدم شرکای کارخانه با هم نزاع کرده کارخانه را
 تعطیل نمودند همان روز گفتند حاجی باله کرم ذواتی کاتب لازم دارد خودم رفتم
 او را ملاقات نموده در همان ساعت سوال و جواب شده و معاش و وظیفه
 مقرر شد بعد از ایجاب و قبول عرض کردم من با تو دو سه شرط دارم مرا بآنها
 این شروط قبول خدمت خواهم کرد گفت چیست گفتم اول روز یکشنبه
 و اعیاد آزاد باشم دوم سه سال که بر تو معلوم شود که با درستی کار می دلسوزی
 از روی علم کار کردم بیک دست لباس ماهوت بمن بعنوان خلعت عطا
 کنی که بهر کس معلوم شود که من در نزد تو درست کار بودم که مستحق خلعت شدم
 سیم در این کارخانه مقداری با چیل نفر عمل جات است از روس و مسلمان
 لابد بر من قاذح و مادی و حاسد و حامد خواهد شد اگر کسی از من بشکایت کرد
 و یا خیانت و زله نقل نمود آنرا در دل پنهان مدار زود بمن صاف و ساده
 بگو آن قول از دو حال بیرون یا اصل دارد یا بهتان است اگر اصل دارد بمن
 یقین میشود که خیانت پوشیده نمی ماند و تو خبردار میشوی و من سوا الوقت
 از خیمه قلب توبه نموده در راه راست مستقیم میروم و آن توفیق است

برای انسان بآنگه آن قول را بمن افترابسته اند و تمت زده اند چون کار تازه
است برای تو مبرهن میکنند که من از آن قبیح بری میباشم و دهنم از لوث
خیانت پاک است آنوقت قلب تو بمن صاف شده و سعی من بنظر
عالی جلوه میکند و مزید شوق میشود در خدمت این کلام بسیار موثر افتاد
انظار را باین مسرت چیزی بر مواجیم افزود همان ساعت اطاق مخصوص
معین فرمود نقل مکان نمودم مشغول کار شدم بعد از چند روز برادران بن
حاجی باله کریم آقا مهدی و حاجی معصوم جعفر اوف الشیر بقبره جعفر اوف علی
در کارخانه شرکت شدند کار و وسعت یافت در یک سال سه کار کارخانه
بن محول شد مدیری و کاتبی و تصفیه خدمتهای حقیر بسیار شایان افتاد پس
ماه مقداری بر معاشم افزودند با احترامات شایسته جزا هم اند خیرا چون
کارخانه های نفت جمله در بیرون شهر است و غالب عملیات مسلمانند
و اربابهای بنده هم اسلام بودند بنده را در ولایم و شادی دعوت میکردند
یک سینی مخصوص در جلو من گذاشته از برای آنکه پاک و ناپاکی سرایت
نکند در آن اوقات غالب با مسلمانها مناظره و مباحثه میکردم گاهی از
روی نقل و گاهی از روی عقل تا قریب بدو سال چون سحیه ام آنست که در
هر امری سریع التسلیم نمیشام مطلب را تا چند دفعه زیر و بالا و پشت و رو
قبول نمیکند و اوقائل آن هر که باشد و ثانی از روزی شدم هر مسئله دینی خصوص
عقاید اصولی بمن عارض شود تا بحقیقت آن رسم و حل عقده نشود و شبهه از
قلم زائل نکرد و طمینان حاصل نشود و ست نمیکشتم تا امروز سحیه حقیر است که اگر
یک حدیث یا خبر در اصول دین مخالف بنظر آید مطرح مذاکره نموده بهر عالمی
که بر رسم و از هر که نور حکمت مشایده کنم با و گفتگو نموده و رای خود را ظاهر
ساخته بدون کنایه و استعاره تا صاف شود و لو یک سال طول میکشد غالب

علمای بغداد و کاظمین و کربلا و نجف باین تقریر حقیر شایدند و الله خیر الشا بدین الحاصل
 وقتی را یم قرار گرفت که تحقیق عقیده خود کنیم و خالق و صانع خود را بشناسیم بقدر
 وسع بشر و باندازه که انسان مکلف است تنبیهات مسلمانان مرا بیدار کرده
 گوید در سن چهارده سالگی از خلعت سرب بیرون آمده انوار سموات و انواع
 مخلوقات زمین را مشاهده نموده بمصدق قوله تعالی عن حکایة ابراهیم علیه السلام
 قلت انی سقیم اوراق انجیل را با دقت ملاحظه نمود و دیدم حقیقت حال عیسی
 هیچ نگفته است من خدایم یا خالق شما یا حقیقت پسر خدا یا شریک خدا
 بلکه خود را بنده مخلص مطیع و فرمانبر پروردگار خود دانسته مثل فرزند صالح فرمانبر
 پدر مهربان و بان مثلها زده و تقریرها کرده که بهم کس روشن شود گفته است
 شما فرزند مطیع پدر خود باشید که در آسمان است نه فرزند شیطان که از درگاه
 خدا رانده و دشمن شما است و آنحضرت نماز خوانده و خدا را مثل پدر مهربان
 و شفیق مناجات کرده است و همان نماز را بامت خود آموخته که در نماز
 بگوئید ای پدر ما که در آسمان میباشی مشیت تو در زمین باشد چنانکه در آسمان است
 روزی روز ما بده و ما را بفتنه امتحان میا و آمین از این تقریر معلوم شود
 که در لسان بنی اسرائیل و اصطلاحات توراتیه و انجیل هر که بخدا ایمان آورد
 و با و امر الهی که بلسان نبیاء و وحی فرستاده شده عمل کند و از منشیات دوری
 جوید او فرزند خدا خوانده میشود چنانکه ملک در بشارت مریم در انجیل لوقا گوید
 تو پسری خواهی آید که فرزند خدا خوانده خواهد شد یعنی آن صفت عبودیت
 کامل و مؤید من عند الله و معصوم خواهد بود تو ضیح این مطلب در کتاب مناجات
 الطالبین ذکر شده الحاصل وقت احوال و عقاید ارامنه و نصاری حالیه
 ملاحظه کردم دیدم خلاف منطوق انجیل و تعلیمات این باره بسیارند عیسی را
 محض خدا و واجب الوجود دانسته اند و گاهی متحد و گاهی شریک گاه بی

مثبت چه تم زیاد شد تاریخ کلیسا که تالیف یکی از فضلا سرانیا است ترجمه آن را
مطالعه نمود و معلوم شد که قرن بعد قرن نصاری مجلسها کرده اصول عقاید را
کم کم تغییر داده تا امروزه بالکلیه تقلیب نموده فی الحقیقه بت پرستی شده بنام
خدا پرستی و انگاه در مناظرات و مباحثات با مسلمانان دیدم توحید
محمد بن مثل نور ساطع است و راه سلامت روح انسان مثل روز روشن و
نجات و حیات اسلامیان مثل قرص آفتاب محقق آنوقت خود مرا چنین
فرض کردم که در سر کوه بسیار بلند ایستاده بیست و چهار ساعت شب
روز عوالم علوی و سفلی و اطراف و جوانب آسمان و زمین را مشاهده میکردم
بزرگی و ارتفاع آسمان و نور شمس و قمر و سیر کواکب و کثرت نجوم و وسعت
زمین و احاطه ابهر و جریان انهر و اصناف حیوانات پرنده و رونده و دیو
وحشرات جمله با حسن الترتیب خلق شده مشاعری که بشر و استر داده بهر چه
و هر چه داده شده است که طالب رزق و کریران از آفات است برای
هر صنفی قوتی قرار داده شده از نباتات و حیوانات و اثمار و اشجار که انسان
نه که صد سال عمر دارد بلکه اگر چند هزار سال عمر داشته باشد در تحقیق حقایق
این اشیاء و ماییات موجودات فکر کند در لجه قدرت پروردگار غرق خواهد
شد آنوقت احوال انسان را نظر کنی که فی احسن التقویم خلق شده و عقل و
نطق ممتاز شده و علم و حکمت و کیا است موصوف بر جمله اصناف
مخلوقات روی زمین حکمران است در نعمتهای بالانهایه متنعم بعض ایشان با
خضوع و خشوع شاگرد بر موجود این نعمت باد بعضی غافل و مغرور کافر نعمت
بعضی با یکدیگر در جنگ و جدال کاهی بخور و کاهی تندرست و کاهی گرسنه
و کاهی سیر و کاهی مست و کاهی هوشیار و کاهی در خواب و کاهی بیدار
زندگانی میکنند الی اجل معلوم آنوقت نظر کردم بمشرق و مغرب و زمین و

سیار و زمین و آسمان دیدم کویا بار آده کسی حتی قیوم قادر علیم حکیم این عوالم میگرد
بحدی که نه خورشید در جریانش سکتہ دارد و نه نجوم سقوط و آنه در آسمانها فتور و نه
دریاها غور و نه در زمین با الشقاق و انفصال و نه در حیوانات قدرت زندگی
ابدی و نه در نباتات نصارت دائمی جملہ در دست تقدیر و تدبیر دیکر است
آنوقت بقوله تعالیٰ انظر الى السماء كيف رفعت والى الارض كيف
سطحت باسماها نظر کرده که بعظمت آسمانها اندازه نمیتوان کرد و نجوم را نتوانم
شمر و ندانم در آنها و در شمس و قمر چیست و از چیست و از طبقات افلاک
خبر نیست مافوقها و اطراف سموات و ارضین و ماوراء و طبقات ارض
و ماتحتها و کیفیات جریان هوا و اریاح و انتقال نفوس و ارواح و مبدأ
میاہ و عناصر و اشباح را دلی تحیر اقلت خالق هذه الاشياء اجل و
اعظم ان يكون محصورا في هيكل الانسان ومصحوبا بعذرات و
قذرات و محوطا بدم و لحم و مسندا على العظام و الاعصاب ملفوفا
بجلد ارق من ثوب خلق زائل الذي لا يحل خدشه و لا يمنع الشول
ولا يدفع الحش و الحديد و هو مضطر للاكل و الشرب و مبنيا
بالامراض و الاسقام و الهموم و المحن و المقهور بالموت و الفناء
سواء كان موسى و فرعون و عزرا و نمرود مسیح او شداد علی او محمد
علی محمد باب العجل السامری او ایشان البابیہ و اشباههم سچا
الله عما یصفون تعالیٰ الله عما یقولون علوا کبیرا بآیه شریفه قرآن مجید
تسکت حسبه متأسیا بابرہیم تلوت انی و جهت و جمی للذی فطر
السموات و الارض حنیفا و ما افان من المشرکین ارجع ادیان و مذاہب
اسلام را اختیار کردم بصاحب خود گفتم حال مرا ارشاد کن بیک عالم حادث
که شروط اسلام را بمن تعلیم دهد و ساعت از شب گذشته کلاه و کمر کی پوشیده

با ارباب شهر فتم در بیرون قلعه بادکوبه نزد التقی الزکی ملاهادی قدس الله سره
 در آن شب بعد از چند سؤال جواب کلمه شما دتین به گفتند و اخل حسین
 توحید شده گفت کدام اسم را دوست داری که نامیده شوی فتم حسینقله
 و بهمان شب عزم نمودم که از آنجا بجزرت کنم بعتببات عالیات ساعت
 بهشت از شب از آنجا مراجعت بکارخانه نمودم رفیق حقیر بسیار مسرور
 شد که زیاده از آن متصور نیست بعد از آن شبها تبدیل لباس نموده میرفتم
 نزد ملاهادی ادب دین را یاد میکردم و شبهای ایام محرم با تبدیل لباس بعض
 مساجد تغزیه میرفتم با بعض اخصاء که از احوال حقیر خبر داشتند قریب یکسال
 در بادکوبه خفیه مسلمان بودم و بعد حالت تقیه از اقربا و خوف از حکومت
 و صعبی عمل بکالیف شرعی با طهارت بر من تنگ شده عازم سفر شدم در
 خود بادکوبه دودست لباس مسلمانی ساخته در صندوق گذاشته باشم
 لنگران در جهاز سوار شده در ستار پیاده شدم فوراً دایک حاضر کرده سرور فتم
 تراشیده و لباس اسلامی پوشیده و بعض آثار نصرت با کلاه انداختم
 بدریا آدم بار دیل در کاروانسرای شیخ الاسلام که جای تجارت بادکوبه است
 منزل کردم و کسی از قصه من خبر نداشت مگر بعض اخصاء که برای آنها از بادکوبه
 نوشته بودند بدست بوسی حاجی میرزا محسن آقا مجتهد مشرف شدم بسیار مسرور
 شد و با احترام سرافراز فرمود و بعد از بادکوبه کاغذ استم برای مشهد می داشتم
 سقط فروش با داده خوشحال شده ائقال مرا از کاروانسرا بخانه خود آورده
 در آنجا خفته شدم بعد از التیام جراحت خواستم مشغول کسب شوم چون زوار
 غدقن بود بعد از سفر اول شاه شهید و تجارت بادکوبه و شیروان که در اردیبهشت
 خرید میکنند و بار میدهند بکارهای ابلهات و آنها در خانه های خود دو ماه
 و سه ماه معطل میکنند بنده را بیک حق سعی بسیر بسوق آن بار با بدست روانه

عمری مؤلف کتاب هذا

۱۷

کردن قریب به ماه از ده بدو سیر کرده بار بار روانه کردم تا کار خلاص شد شجره
مراجعت کردم چون بند و درزی تخی بودم غالب اهل بلد را با دو کوبه میدانست
روزی یکت دلال بمن پاکتی بزرگ داد دیدم خط برادرم مقروضت از باد کوبه
پی من آمده سواحل خزر اگشته نیافته آمده بار دیل کو یا خبر ضعیف یافته که من
از دیل میاشتم پنهان شدم خلاصه مضمون خط این بود که چرا از ما فرار نمودی
و ترا فریب دادند مسلمان شده اگر از برای مال پولست اولاً تو محتاج نیستی
و دوم هر چه خواهی از تو مضایقه نیست و هر کار که تو پسندی ترا بر آن کار
بدارم و اگر عاشق دختر یا زنی شده شما دختر هر شخص بزرگ یا کوچک خواسته باشی
عذر میکنم که برای تو بگیرم و لو دختر مسلمان باشد الی آخر جواب کما عذرا
بر زبان ترکی و کجروف ارمنی نوشتم خلاصه آن من از کفر فرار کردم و در این بلد
پنهان نیستم بلکه در دهاست مشغول کار بودم امروز کاغذ شما بمن رسید مضامین
آن معلوم شد از بابت مال پول نوشته بودید عرض میشود از طفولیت پدر مرا
بشاگردی گذاشته خدمت کرده مان خور و دادم تا صاحب لسان و قلم شده
کاسبی کرده ام و حال هم تنم درست هر جا باشم کسب کرده و زندگی میکنم و اما
پسند کار هر کاری که باشد کسب حلال باشد انسان بآن مشغول بشود و سبب
الاسباب خدای خالق زمین و آسمان است و اما عاشق برنی ظن برده و ثقت
بر آن انسان کامل که اسیر زن ناقص شود بند مسلمان نشدم مگر بعد از فحص تحقیق
فرار از شرک و طلب النجاة و الحیة الابدیة السلام کاغذ را پاکت نموده
بیک دلال داده که بدو در کار روانسرای تجار را منتهی ارامنه جمع شده میانشان
و لوله افتاد روز نیم با صادق بک نمینی رفتم با او ملاقات گشود وقتی که داخل کاروانسرا
شدیم دیدم برادرم در میان باغچه قدم میزد ما را دیده رنگش تغییر کرد و بیا آمد سلام
کرد بر زبان ارمنی من بر زبان ترکی گفتم چه میخوای گفت که مگر مرا نمیشناسی و زبان ما را

نمیدانی که بزبان اجنبی بمن سخن میگوئی من از روی مدهنه گفتم تو مکر دیوانه چه زبانی
 حرف میزنی دست صادق بک ترا گرفته گفتم برویم این دیوانه است دامن مرا
 گرفته بزبان ارمنی بلند فریاد زد که این برادر من است هر چه دران حجرات ارمنی
 و مسلمان بود بزرگ و کوچک ریختند میان کاروانسرا چون تا آنروز شنید و
 بودند لکن نمیشناختند که تازه مسلمان بآن اوصاف کیست از درهای کاروانسرا
 اسلام و نصاری فوج فوج آمده کاروانسرا پر شد دامنم در دست برادر و یک
 دستم بدست صادق یک ایستاده کلمات چندی ترکی رد و بدل شد قریب
 به نیم ساعت تا آخر یکی از تجار ارمنه صادق یک گفت تشریف بیاورید
 حجره تا این از حمام متفرق شود صادق یک رفت داخل حجره بنده بر در حجره
 نشستم از روی حیاط و مقدار بیت نفر از تجار ارمنه داخل حجره نشستند بقیه
 مردم بعضی متفرق و بعضی در بیرون ایستادند برادر هر چه الحاح میکرد که بزبان
 ارمنی بگویم گفتم خردم هر چه بزبان ارمنی میگفت من ترکی جواب میدادم گفتم
 غریبی بود آخر گفت این عقد و ایست در دل من چهار زبان اصلی خود سخن
 نمیگوئی مگر از مسلمانان ترسی داری بزبان ترکی گفتم نه از مسلمانان و نه از
 نصاری ترس ندارم نه کسی بمن فلسفه داده است و نه از من کسی طلبی دارد کن
 شما و بنده هر دو زبان ترکی را خوب میدانیم هر مطلبی داری بگو و جواب بشنو
 و السلام گفتم برای چه مسلمان شده گفتم با مسلمانها مباحثه و مناظره کردم
 دیدم حق با ایشان است تسلیم حق شده مسلمان شده ام گفتم تو بچه میاشی
 نهایت پانزده سال عمر داری از علم غیر از خواندن و نوشتن چیزی نداری و نه
 احاطه بعالم و نه بصیرت در دقائق دین ترا بمنظره چه کار گفتم آنها که
 بمن گفتگو کرده اند جمله از روی ادله عقل و فطری انسان مباحث کرده اند که هر
 انسان در تحقیق اصول دین مکلف است گفت اگر حال بتو گفتگو کنم و برای تو

مبهرین سازم که اشتباه کرده و بخطا رفته آیادین اول بر میگرددی گفتم ای والله
 من با کسی عداوت و قرابت ندارم قصد و جهد من فرار از شرک و نجات از
 عذاب آخرت است در هر سو که باشد راه راست را اختیار کنم خواه رو
 بشرق باشد یا رو بغرب از این کلام برادر مشغوف شد و مردمان و نصاری
 و اسلام در داخل و خارج حجره نشسته و ایستاده بسنجان ما با گوش میدادند برادر
 گفت حال یکو شبهه تو در دین ما چیست گفتم من با تو مباحثه نمیکنم مگر در جا
 مخصوص با شروط چند گفت شروط چیست گفتم اول آنکه در یک جای مخصوص
 بنشینیم در میان صحبت من و شما نه از منی آید و نه مسلمان دوم این مباحثه
 تا ده روز طول بکشد نه زیاد و نه کم که در مسائل همه انسان فکر و غور کند که خطا
 رفته باشد بیستم اگر برای تو روشن کردم که اسلام حق و توحید محمدی نجات
 است مسلمان شوی چنانکه شرط کردم ای اگر حق با تو باشد از منی شوم گفتم
 معلوم است احکام شروط بطرفین جاریست چهارم این ده روز مباحثه
 جمله از روی انجیل باشد از تاریخ و اخبار خارج و داخل سخن نگوئیم چون اولی ادله خدا
 شناسی ما با یاد از روی عقل باشد که خدا هر انسان را با و ممتاز ساخته و مکلف
 فرموده دوم کتاب انجیل مختصر ساده مثل تاریخ بزبان و لغت خودتان نوشته
 شده که من و تو همیشه خوانده بوجوه مضامین آن تجزیم و عقول قاطعه در شبهات
 حاکم گفت قبول است گفتم شرط پنجم در هر ورقه انجیل اگر کلمات و عبارات
 خلاف توحید یافتیم که بموجب عقل فطری انسان کفر است یا شرک یا دروغ
 بخدا و رسول است یا مؤلفین آن نسخ یا کلمات تحریف شده از روی خطا یا عمداً
 بعد از آن که برایشان مبهرین نمایم و بر تو واضح شود آن ورقه را از انجیل باره کن
 گفت برای چه هر چه من معلوم شود تصدیق میکنم گفتم لابد است اجرای شرط
 خامس گفت فایده این برای تو چیست گفتم وقتی که بر تو مبهرین شد که انجیل

تحریف یازده و نقصان شده و از کلمات حضرت مسیح ساقط شده است و افزوده
 و در آن اوراق کفر و شرک است و اوله من واضح و راه من سالم است کار تو
 از دو حال خارج نخواهد بود اگر مسلمان شدی دیگر این کتاب بکار تو نمی آید
 خواه پاره یا صحیح کی است شق و قسم اگر در مقام مناظره و تصدیق کنی و بعد
 از ده روز از دین بدین شدن برای تو گران باشد و تو مرد بزرگ و مشهور می باشی
 از شناخت هم جنس و هم شان هر اسان شوی در راه کج یا شبهه مبانی و من
 بتو تسلط ندارم آنوقت ده روز عمر در مباحثه با شما حد رفته باشد و نذر میان
 و شما کسی بوده که این مجاوله بالتمی بی احسن یا مشاهده نموده متمیز و شاید باشد
 پس اگر چند ورقه از آن نامه پاره کرده باشی آن مشهور خواهد شد که من بایرادر
 بزرگ و عالم محتاجه و محاکمه کرده و بطلان آنرا ثابت نموده تا که بدست
 خود کتاب خود را پاره کرده است و بعد از آن از روی نخوت مسلمان
 نشده آنوقت اهل عالم قرن بعد از قرن بتو نفرین و بمن آفرین خواهند
 گفت آن فخر برای من بس است والسلام وقتی که کلام با نیجاریه بجا
 ارامنه جمله بروی بر آورم فریاد زدنند که تو چه کار داری باینکه مسلمان شده است
 و بان محتاجه و محاکمه میکنی زیاده از هزار سال است این منازعه را کسی
 صاف نخورده است شما میخواستید دعای مذهبی دولت بزرگ را فصل
 کن آنوقت روی بمن کرده جمله بیک زبان گفتند شما خودت ریشیده
 مشکلف می باشی اگر ترا در مجلس حکومت و قونسل حاضر کنند بگو من بعقل و بشیر
 خود اسلام پسندیده مسلمان شدم والسلام کسی با تو کاری ندارد برادر
 متغیر الحال خواهموش ابد تکلم نکرد این مجلس قریب چهار ساعت طول کشید
 با صادق بیگ بر خواسته رشیم منزل مردم متصرف شدند این حکایت را
 بحاجی میرزا محسن آقا گفتند ما را خواسته استعطاق نموده این قدرت و جرات

عجب العجائب دیدم من خلعتی اکر ام فرمود و یک و کانی از املاک خود بمن بجانا
داد که در آن دکان کاسبی کنم برادر آن چند روزی که در اردیل بود یک دفعه با
چندار منی بمنزل من آمدند که گفتگوی مباحثه بلکه محض دید و باز دید و بعد من گفتم از
این بیشتر مزاحم مشو خانه مردم هر وقت تو بمن کار داشته باشی خبر کن من نزد تو
حاضر می شوم بعد از چند روز آدمی از خواجه تور تاجر باشی آمد که از باب شما و حجره
خود میخواهد طاقات کند با یک رفیق رفتیم حجره تاجر باشی دیدم چند نفر از تجا
برزک ارامنه با برادر من در آنجا است تاجر باشی گفت برادر است این کاغذ
نوشته مطالعه کن توجه میکنی کاغذ را داد بمن دیدم از زبان من نوشته است
من اراکیل سپهرتون با اختیار خود از دین ارمنی بیرون شده و از ارش پدر
دست کشیدم و هیچ تعلقی دیگر ندارم نه در حیوة پدر و نه بعد از ممات الی آخرین
بی گفتگو کاغذ را امضا و مهر کرده و ادم بدست تاجر باشی جماعت گفتند
ما بر شما گواهی می کنیم علی جمله برداشته بجل نمودند بعد به برادر من گفتم این سند را از
برای چه گرفتی گفت ظن کردم که ترک وطن و ترک پدر بتو دشوار آید تو هیچ نگفته
امضا کردی بعد از امضا برای چه سؤال میکنی گفتم اول امضا کردم که شیطان
بمن طمع نکند بعد تاجر باشی از برادر من سؤال کرد با تسم که شما چند برادر بودید گفت
سه برادر گفت حال چند برادر می باشد برادر من ساکت شد جواب نداد من گفتم حال
دو برادرند و من بی برادر آنوقت اشک در چشم برادر من جمع شد بحال انکسار بحدی
که مرا منقلب کرد از اطاق بیرون شدم چونکه ایان فصل کنند دست میان
برادر و برادر و پدر و فرزند بعد در اردیل چند روز ماند وقتی خواست روانه شود
با دو نفر رفتا بشایعت آن رفتم دیدم جمله کشتیها تا بیرون شهر اورا مشت
کرده اند وقتی خواستم وداع کنم دستم را گرفته بمن گفت بتو یک وصیتی دارم
حال مسلمان شده قرآن و کتب عربی را بخوان تا بابصیرت باشی آنوقت

تو دانی با خدای خود و یک انگشتری نو با انگشتم کرد و او را وداع کرد و دیدم در انگشتر
نوشته است ما را فراموش مکن بعد از چند روز دکانی که بی گریه بمن داده بودند در
آن دکان بساط بقالی انداخته مشغول کسب شدم و یکت دو جزوی گرفته
در نزد یک بازار مکتب خانه بود در مسجد روزی نیم ساعت شروع بخواندن اب
کردم در نزد معلم تا مقدار بیست روز حروف را شناخته و زیر و بر را تشخیص
داده مقدار دو سوره کوچک تکی کرده یاد گرفته بعد از روی همان قواعد در دکان
مشغول کسب خواندن قرآن را دوست میکردم با ستعانت همسایگان تا که وقتی
مشرف شدم بکربلا قرآن و زیارت نامه میخواندم و در اردیبهشت یک سال
بودم یک شب از محله آرامنه میگذشتم چندار منی قصد جان من نموده بمن هجوم کردند
هیاهوی بلند شد فرار کردند از آن روز با خود عهد کردم که هر وقت شب و روز
سه چیز با خود داشته باشم اول کاغذ و قلم دوم سلاح و لو چاقو باشد سیم زرو لو
نیم دینار باشد الحاصل تا که از دهاات شیروان در سته زوار آمد و قلب من کنده
شد دکان را بر چیده یک اسبی بچاره دو تومان خریده و اسباب سفر را مهیا
ساخته با یکی از زوار هم خرج شده آمدیم بکربلا برای زیارت عرفة و دو سال
قبل استاد بنده کربلایی مهدی آقا بکربلا مشرف شده بود و در کاظمین عم
طالب افندی شیروانی الاصل مشهور بحکیم اسلامبولی بود با آن ملاقات
کرده شناساده بود و طالب افندی یکت اسباب جوهر لفظ کشتی از اختراع
خود ساخته بود درست نشده و مجور مانده بود آقا مهدی گفته بود در کار خانه ما
یک کسی داریم که در این کار مهارت تمام دارد و خودش تازه مسلمان شده
شوقش بر این است که بیاید در عتبات عالیات ساکن شود و لو آن بمنزل
دست و چشم ما است لیکن اگر لابد آمدنی باشد نزد شمار و از میکنیم که ناظم
این کار شما باشد آن است که کاغذ نوشته بمن داد بمضمون اینکه فلان علام شده

دوستی سرکار بابا با او وفا کن و کار کارخانه را با او مفوض کن که او در این کار حکیم است
 ما آن کاغذ را در کریمه طالب افندی داده قدم بنده را مبارک شمرده در خانه
 او منزل کردیم بعد از چند روز روانه نجف شدیم و در نجف اشرف آقا حسین
 کوه کمری قدس الله سره اقلیج بود طالب افندی بمعالجه او مشغول شد
 قریب چهار ماه در نجف ماندیم بعد احوال آقا به شده بکاظمین مراجعت
 کردیم در آن روز قرآن مجید و زیارت نامه را خوب میخواندم و قلیلی از
 کتابهای فارسی و هر چند روزی برای دوستان خود در اردبیل و بادکوبه
 کاغذ مینوشتم چون خودم خط و قلم مسلّمی نداشتم و این آن ملتزم شدم
 که برای من بنویسند و دیدم در هر سوالی لابد ذال میباید عزم را جزم
 نمودم که خط نویسی ایا بگیرم قلم و قلمدان و مقداری کاغذ گرفته در منزل
 خود نشسته بروی خطوط و نوشتجات نگاه کرده بروش آن مشق میکردم
 شب و روز قریب به بیست روز آنوقت مکتوبی محتوی بر مطالب چند
 نوشته دادم بابل سواد بعد از تأمل و تدبّر مطالب را برای بنده خواندند
 چند دفعه چنین کرده تا مطمئن شدم که نوشته من خوانده میشود آنوقت در
 یک هفته مقدار بیست و پنج مکتوب مفصل نوشتم بدوستان خود در اردبیل
 و بادکوبه و نجف اشرف و یک مکتوبی بهم برادر هم نوشتم نصف فارسی نصف
 بحروف ارمنی بزبان ترکی باین مضمون که بوصیت شما عمل کرده قرآن مجید را
 خواندم و خواندن کتب و نوشتن خط اسلام را یاد گرفتم و این خط من است
 و تا حال هر چه تحقیق کرده ام مزید یقین محکم اساس ایمان من شده است
 والسلام علی من اتبع الهدی بعد از شش یا هفت ماه در کاظمین شریک
 طالب افندی یک کارخانه لفظ مختصری ساخته که روزی هشت تنگ
 لفظ صاف میکرد و در بازار دکان لفظ فروشی باز نموده یک سال کار کردیم

در این ضمن از بغداد بعضی بود و عرب عجم آمده دستگاه مارا نگاه کرده و آن
آب نکر و نجر که این سبب بهار ساخته بودند بهمنی حقیر او از مکار را با آنها سفارش
کرده و مدت دو سال در بغداد هشت کارخانه نفت که حکایت دایر شد
هر چه نفت سیاه از اطراف به بغداد وارد میشد آنها گرفته کار میکردند تا که به خانه
بسیکار شده شراکت را فسخ نمودیم همان کارخانه نفت فروشی را برای خود سبب
ساخته در کما ظمین ما ندیم و فکریم اوج گرفت که چرخ شمع ریزی ساخته و چربی پیدا
گرفته بلکه شمع کاغذی سازیم مدتی در آن کار کردم دیگر کارخانه رحمت بسیار
کشیده و از سرمایه ام بآن صرف کرده بیک درجه رسید ولی شمع کاغذی نشد و
کارم ضعیف شد ولی در این مدت بعلم و کمال تو حیدم افزود و شد چونکه از
روزی که آدم بجای طهر بنحانواده سلماسی با اتصال تا قم پیدا کردم جناب مستطاب
میرزا ایاقر سلماسی قدس الله سره یکی از علماء حکماء مبرزین بود که از اساطین زمان
محسوب بود و برادرش میرزا اسماعیل سلماسی نور الله مرقد ه که حقیقت نمونه
تاریخ حضرت سلمان فارسی بود از هر نوع کتب عتیق و جدید در خانه آنها یافت
میشود و پدرشان میرزا زین العابدین سلماسی علا الله مقامه مشهور صاحب
علوم و فنون شتی بوده و زبان عربی را خوب میدانسته است از نوشتهجات
انجمناب چند جزء دیدم توره را ترجمه نموده و در سه لغت نوشته است
اصلش یک سطر عبری بخط سیاه و یک سطر در زیر ترجمه عبری قرمز و یک سطر
بر زیر فارسی بر یک بنفش الحاصل در این مدت که در عربستان میباشتم از بزرگت
خانواده ایشان بهر کتاب و اخبار که محتاج شدم از کتابخانه آنها مطالعه نمودم
و از تعلیمات آنها استمداد یافته تا امروز از جناب مستطاب حضرت شریعت
مدار مولانا میرزا ابراهیم سلماسی خلف صدق صالح میرزا اسماعیل سلماسی قدس الله
سره بفضل یتیم و آئین بند در از روی الفت و مهربانی کی از اهل خانه خود شمارند

جزایم اند خیر الحاصل طالب افندی حکیم بغداد رفته ساکن شد و کار من هم که مخفی
 شده بود و از دارم کسی خبر نداشت و وقتی افندی مطلع شد بند را به بغداد
 طلبید و عداقه و کمان را از کاکلین برید و بغداد آمد و باز بنای کارخانه نفت
 گذاشت با شراکت یاسین بغدادی الشیرین بنامی میثالثه شراکت شد و دو
 سال کار کردیم کارم رونق گرفت کم حصه آنها خرید و قریب ده سال در باب
 شرقی بغداد نفت تصفیه نمود و در بازار در دکان خود فروخته زندگی کردیم در این
 بین بازار اهل کار زیاد شد و در بغداد و در سر معدنهای نفت و چون معادن نفت در
 ملک عثمانی اطراف بغداد بسیار است معلوم نیست در عالم اینقدر معادن
 باشد در مندیج و طوس و حرما تو و کل و قوری و صلاحیه و کیاره و موصل و حمام
 علی و جابهای دیگر اینها بسیار است و در همه این جاها نفت تصفیه میشود و همه از
 کار من یاد گرفته اثر من است ولی حیل تمام چونکه آن دو اجزاء دارد یکی تیر آب
 قلیاب یکی جوهر کبریت بزبان روسی کسلاته گویند بعد از تقطیر در مایه مخصوص
 مثل جوش در داخلش پروانه اول بکسلاته سفید میکنند و بعد در جوش دیگر با تیر آب
 بومی را بر دو صاف میشود چون در بغداد از این اجزاء قلیل یافت میشود اول
 که دست تنها بودیم از آن اجزاء و لو که آن خرید و تصفیه نمودیم و وقتی که کار
 زیاد شد و بی تصفیه نفتهای زرد و سرخ بقیمت نازل بسیار از اطراف آوردند
 میفروختند کار ما سخته خورد هر چه با تیر بغداد الحاح کردیم که شرکتی تأسیس
 کند و لو چهار پنج هزار لیره باشد از دولت امتیاز بگیرد و لوده سال باشد قلیاب
 در اینجا بسیار است از فرنگستان جوهر کبریت از آن بیاورید و اسباب حمل و
 نقل نفت سیاه را آسان کنید و برای ایشان مبرهن کرده و حساب نشان دادیم
 که نفت سفید مثل مال باد کو به در بغداد حقه استانه سی پاره تمام میشود احدی آن
 نکرد گفتند دولت بده سال اجاره نمیدهد زیاده از دو سال جایز نیست و تعجب

نکته
 در این کتاب
 که در این کتاب
 که در این کتاب

و حیرتم زیاد شده بجا میست چند دفعه عرض حال در آپورت دادم در لوازم و بلای
مجلسها کردند و بامن سؤال و جواب نمودند و از من نمونه یا خواسته یا نه نمونه نشان
داده و یک دفعه در شیشه ها آورد و در خود بلدیة اجزاء زده لفظ زرد بود و را سفید
وصاف نموده بدستشان دادم باز بعضی از اجزاء ناقص اعتراض کردند و موثر
فرنگی که حقیقت دشمن اسلام باید شمرده صحیح نگذاشته و آنهایی که راغب بودند
گفتند پنج شش هزار لیره از کجی صرف شود هدایت پاشا مشیر مرحوم با غیرت
و حمیت بسیار تاسید نمود ولی باقی امراء و والی ضد آن شده گفتگو با جملہ
رفت امروز که انگلیسها هزار لیره صرف کرده و خواهند کرد و سباب محیر العقول
از بغداد مرور داده بقصر میرند آن کسانی که تقریرات ما را شنیدند که با آنروز
خواب بودند امروز تعبیرش را مشاهده میکنند الحاصل با بعد از آنکه از تجار و حکو
مایوس شدیم با میرزا با ششم بلور فروش مرحوم صفهائی بیکسرمایه مختصر شریک شدند
سال سیصد و پنج رفتیم از بمبئی لوازم لفظ و اجزاء بیاوریم و در بمبئی قریب
یک ماه ماندیم و غالب بتجارتهای همنود با تبدیل و تدبیر سیر میکردیم و عروسی
و نکاح و تشیع جنازه عجیب آنها را مشاهده کردیم و وعظ خانہ مسیحیان و
مساجد اسلامیان را سیاحت کردم و مختصر تحقیق عقاید مردهای آقاخانها
ولی از نوشتهجات آنها بدست نیامد الحاصل خرید نموده به بغداد مراجعت
نمودیم و کارخانه را از با شرفی تحویل داده بباب الوستانی در آن بیرون شهر
ابنیه ساخته و سباب ادوات کارخانه را وسعت داده کار کردیم مقدار
دو سال پاکیزه محصول بردیم و بعد از آن راه باطوم باز شد لفظ با دو کوبه
متصل افتد آمد که در بغداد غالب اوقات از لفظ سیاه ارزانتر فروش
رفت آنوقت کار ما قریب بلغوشد میرزا با ششم مرحوم سرمایہ خود را گرفته
من تنها ماندم و جملہ سرمایہ هم سباب ادوات و ابنیه بیفایده شد بعد از آن

یک سال ناچار شده اسبابها را فروخته آمین را باهنکر با و چوب و تخته را
به بخارها در صدر و بمبیت آنچه در آن کارخانه گذاشته بودم بدست آمد
آن جزئی سرمایه را در کاروان سراج و محضری گرفته مشغول شدم
بخرید و فروش نفط و فرنک تا امروز در آن کار مشغول هستم در این مدت
قریب سی سال در بغداد و کاظمین چندین دفعه ترقی و تنزل کردم
بحدی که مدتها قبالی پیراهن پوشیدم و خرج خانه ام را بیکت
روش قرار داده و بنفس خویش بکفایت تنگی در خارج روا
داشته قناعت نمودم و از احوال این ترقی و تنزل

کسی بمن مطلع نشده که ما هو حقّه حتی عیال خودم

و اگر کسی مطلع بود من خبر نداشتم چون که از

روزی که آمدم بعربستان چند سالی

که در کاظمین بودم لباس ترکی

و کاهی کلاه و کاهی خیزه

عربی در سر

پوشیدم

وقتی که آمدم بغداد قبا و عبا و عمامه عربی بزیگی از بخار و وسطا ملبوس شده

تا امروز که بمبیت ملاحظه میفرماید



مؤلف منہاج و صاحب لسان
الصدق حاج حسینقلی جدید
الکامل اللمعی میرزا ابراہیم
المراغی ترجمان دوم کارپرداز
بغداد
الاسلام

و مبغض ترین اشیاء نزد حقیر بیکاری و بطالی است و مشغول بلیغ و لیسٹین
از آن روز تا بحال تمام اوقات بیداریم بعد از ادای فرائض یا مشغول کار و کسب یا
بمطالعہ کتب عربی باشد یا فارسی و یا ترکی یا مباحثہ و مجادلہ بالنتیجہ حسن یا
در فکر و تقویر مخلوقات خداوندی و گاہی مشغول بنگاشتن آنچه از کتب
یافتہ یا در ذہن تصور شدہ الا در بعض اوقات کہ بدوست و آشنا وارد
شویم یا بمن ارادہ شوند کہ صحبت کردن با آنها عاری از لغو و عبث از حسن
اخلاق است و بیت و شش سال است کہ متاہل شدہ قریب دوازده
او لاد و کور و انماش از من شدہ جملہ یک سالہ و دو سالہ و سہ سالہ فوت
شدہ اند حال پیری شش سالہ و دختری دو سالہ در حیات دارم سنل
ان بکونا خلفین صالحین و زبان عیالم عربی است و غالب خرید و
فروشم با عرب و حساب و قلم عربی است از آن روز در این مدت عربی را خوب یاد
کر فتمہ ام لکن نہ لسان کتابت کتب بلکہ زبان بازاری و فطری اہل بلد و نوشتہ
بندہ ہم جملہ بخوبیست کہ انسانیکہ در معاملات خویش با یکدیگر گفتگو مینماید چون
در این مدت از کسب نفقت نشود و نحو و لغت و اصطلاحات علوم را
در نزد معلم مخصوص فرا نگرفتہ ام مگر آنکہ گاہ گاہی از سؤال و جواب با علما و
مراودہ در مجالس ایشان و مطالعہ کتب نحو و لغت اخبار عربی و فارسی
و تاریخ و سیرت ہمین قدر بغایت و اصطلاحات آشنا گردیدیم و بدین ترتیب قیاد کہ عطا
الہی است اگر یک صفحہ کتابت عربی و فارسی لغت غریب و کلمہ مغلقہ باشد
مضامینش بختبرین روشن میگردد و اگر کلمہ مبہم مشکلی واقع شود علمی عرب و
اہل لسان در بغداد و غنات بسیارند از فیض آنها حل مسئلہ میشود و ہمین
روش در این مدت مطالعہ و سیر کردیم و کتابها و رسائل عبری و فارسی در
فنون شتی نگاشتہ ام ولی افسوس کہ خطم روشن و خوانا نیست بہمان طور کہ از ابتدا

از سر خود یاد گرفته ام بهمانطور ماند است که همین قدر مطالب نوشته میشود
و هر که برسم خطوط حقیر شناسناست صحیح بخواند و در این مدت که در شهر بغداد
بوده ام و هر سال مکتوبات بعتبات عالیات مشرف میشوم بمجالس غالب
بزرگ و کوچک سنی و شیعه حاکم بارعیت رفت و آمد نموده صحبت نموده ام
بایهود و نصاری و فرق اسلام و ملل و صوفی و درویش و قلندر مجاور و مسافر
بومی و غریب مباحثه و مجادله و مناظره و محاکمه ها نموده ام با انواع حجج عقلی و نقلی
و لطایف و امثال و حکایات که هرگاه آنها یکایک بیکان نوشته میشد انوار
سهیلی ثانوی میکردید بل بوی حسن و بعضی آنها را در تالیفات خود در طی عناوین
ذکر شده خصوص در منهاج الطالبین چون عقیده کمترین بموجب امر شارع
مقدس در دین مداخله جایز نمیدانم و امر معروف و نهی از منکر را فرض
شمارم آن است که در هر مجلس که باشم اهل آن مجلس خواه عالم باشد خواه تاجر
باشد یا غیر منکر می شنوم یا مشاهده نمایم یا لبسان صیرح یا مثال و حکایات
رد نمایم اگر ممکن نشود رویم ترش کنم بحدی که بجا ضررین معلوم شود که از او
متأذی شده ام و خلاف آن منکر سخن خواهم گفت و بود در خارج مجلس باشد
و اگر این احوال بهم ماثر نیامد از مجلس بیرون شوم این صفت را با حقیر
هر کس ده روز مصاحبت کرده است در بغداد و کاشطین و عتبات مشاهد
نموده اند فلیسئل من کان فی قلبه ریب و صاحب این بجهت غالب
اوقاتش تلخ میکند و مردم از او بسیار میرنجذ نمایند در دوستی و الا اتقوا
بمصدق قول علی الحق ما ترک لی من صدیق و خصوصاً در این بلد کثرة
الفرق و اراء و مذاهب و قلة الوعظ و الحکمة و تدریس و حسن الاخلاق
خصوص در میان شیعه در بغداد مگر ملاذ الانام این بلد جناب مستطاب
شیخ شکر بغدادی سلمه الله که مدرّس و آدب قریب سی نفر طلبه از تاجر

زادگان بغداد است جزا و اندک خیر الجزاء و اما منابر بغداد خالی است از واعظ
 شفیق حکیم منحصر است بر وضع خوانان که از دروغ و راست بافته عاری از
 نور حکمت همین قدر مسلسل سخن گویند و اشعار بخوانند با و از خوش که مرعوب
 عوام این بلد است از این احوال بسیار متألم شده گاه گاهی بعضی وضع خوانند
 و آشکار بنیبه نصیحت نموده ام مفید نیامد ناچار تقریباتی اندر ساله گاشتم
 بعربی مستی تذکرة الذاکرین قریب بچهار هزار بیت مرتب یک مقدمه و دو
 مطلب و یک حکایت تخریر العقول در آن قواعد و عطا و واعظ و حق منبر و
 تکلیف صاحب منبر بیان شده مطلب اول در توحید و اخلاص و اخلاص
 ملل در آن دویم در معرفت انبیاء و اوصیاء و علماء لازم التقلید سیم صفت
 واعظ و طریق و عطا و چگونه عطا چهارم میزان و بیان بغض و حب علی و
 اهل بیت ثم تا که بمصدق قوله هلاک نشوند یا علی فیک مثل من عیسی ابن
 مریم حبه النصاری حتی کفر و ابیه و ابغض الیهود حتی کفر و ابیه فویل
 للکافرین پنجم مثل مخصوص در توحید خلق و ملل و مطالب خداوند ششم در منع
 سؤال و کدائی و قلندری و بیکاری و در ترغیب صنایع و مکاسب
 هفتم در منع سادات از سؤال خمس باشد یا غیر خمس بیان تکلیف سینه و
 عامی سائل و سؤال ششم و عطا سلطان و امراء و حکام و وقت و بیان تکلیف
 عالم و واعظ با حکام و وظیفه راعی و رعیت پنجم در منع سب و لعن مذہب
 دین یار و سائی و لیس و آخرین بیان طریق ثواب ثواب و ثبوت از دوست
 و دشمن و هشتم در منع عوام و تصرف و آیات قرآن مجید و بغیر محل شاه
 آوردن خصوص جماعت بایه جلاء بی شرم و بیان عظمت قرآن مجید و انسان
 بچه خبر سد در علم که بتواند قرآن التفسیر و تاویل کند و استعارات و مجازات را
 بداند و ناسخ و منسوخ را بسنجد و بانوار علوم و معارف بسعادت دنیوی و اخروی

فائز شود و در کرداب تشابهات غرق و بلاك نشود یا زو ستم طریق روضه
 خوانی و ذکر مصائب و محن انبیا و ائمه بیت محمد ص و دوازدهم ذکر وجوه اخبار و
 احادیث که فریضه و اعطاء و روضه خوان است بیان کند بوفیق محکات
 الکتاب و سیره الرسل و الاوصیاء برای این دوازده مطلب و در هر مطلبی
 مثلی آورده ام بدیع المثال که با مثال انجیل هم سری کند شنیدن کنی و بداند و بداند
 و در آخر حکایت نامه بخار بیک سلب غری که جمله کنایه و استعاره است در
 آن حکایت تاریخ جغرافی ملل و ادیان و اخلاق و اوصاف فرق و ملل بیان
 شده است با جز الکلام و ابلغ البیان واللّه هو الموفق المستعان بعضی
 از علمای کربلا و نجف سلمه الله بر آن تجید فرموده اند و جمیع روضه خوانهای بغداد
 و کاظمین و کربلا و نجف اشرف مطالعه نموده اند بعضی از ایشان بر مؤلف سابق
 و بعضی از ایشان ااضی حاسد تقریضها نوشته اند و چون بغداد و مجمع غربا و اجاب
 است و غالب بی تربیت و متوحش سجیه ناشایسته دارند بعضی را بیکد کبریا
 بیداعی فحش مذموب و دین و طعن و تکفیر گویند بدون علم و بصیرت این احوال
 انسان را مشوش میکند از آنرو برای راه نمائی ابائی جنس خود را لازم دانسته
 کتابی نوشته ام مستمی باخبار البخاری بیک مقدمه بحر العقول دوازدهمین
 حکمانه و بدیه میران عقلی موزون و بعد و باخبار و آیات شبهات مذهبی را
 محاکمه شده است و ثلث آخر آن کتاب بعنوان مقدمه رد ادعای بابیه
 و تشخیص انبیاء صادق از کاذب و اوصیاء منصوب از مرفور و بیان تمسیر
 بین اوجی و و هم و بین المعجز و السحر در سه فصل موازن صدق و بر این عقل نوشته
 شده است و بعد از آن ادعای بابیه و بعضی کلمات فارسی و عربی ایشان
 و این ثلث آخر مذکور تمام در منهاج نقل شده است چنانچه در فهرست نگارش
 یافت فصل در تعیین زمان ظهور است و فصل در صفات المرسلین و فصل در دعوت

المسلمین مطالعه کنند و ای مناج خواهند دید و باقی این نوشتجات را بآن قیاس
 کنند و الله بهدک الی الرشاد و السداد در سال ۱۳۲۷ غم نمودم بزیارت مشهد مقدس
 مشرف شوم و احوال سیاسیون اسلام مختل و حکومتشان بامنحل دیده رساله نگاشتم
 مستمى تذکره المدبرین بفارسی محتوی بیک مقدمه و پنجاد و سه تذکار و دوازده
 مطلب و خاتمه عبارت آن قریب چهار هزار بیت بنظر حقیر نمیرسد که راه صلاح
 و فلاحی باشد که در آن ذکر شده من حیث ترتیب الوزراء و نصب امراء و اتخا
 و الایة و نظم امور کشور و لشکر و حصول ثروت و قدرت و حفظ رعیت و دوام
 و استقلال جمهور سلطنت و حفظ وطن و دین و حوزه اسلام و در سال ۱۳۲۸
 مشرف شدم بمشهد مقدس شاه شهید در سفر فرنگستان بود در آمدن و رفتن بمشهد
 مقدس در طهران چهل روز ماندم بعضی از علمای کاظمین و نجف و سامره مسافر
 بنده را بعلمای طهران نوشته بودند در کار و انسر منزل نموده ولی غالب
 اوقات شب و روز در خدمت علما در طهران و شمیرانات بودیم مثل آقا
 سید علی دربندی سلمه الله و آقای امام جمعه سلمه الله و شیخ فضل الله سلمه الله
 و غیرهم بتوسط این اشخاص جمیع اماکن شهر طهران را سیر کردم و جمیع محاکم و دوائی
 حکومت را مشاهده نمودم و وضع حکومت و سیاست و لشکر را خوب
 دقت نموده بعضی نقصانات که در رساله درج نشد و بود در حواشی نوشته ام
 یک نسخه آن بامین الملک مرحوم برادر ارجمند صدر اعظم دادم بتوسط میرزا
 فضل الله خان و یک نسخه وکیل خفیه نویسنده ظل السلطان گرفت که روانه
 نماید باصفهان الحاصل مشرف شدم بمشهد مقدس سی روز در آن رخصت
 ماندم یک نسخه برکن الدوله هدیه نمودم ولی باخودش ملاقات میسر نشد
 یک مقدار وجه کویا حواله کرد از صراف گرفته و با علمای ارض اقدس امثال
 جناب آقا شیخ اسماعیل ترشیزی و آقا سید میرزا حبیب الله و غیره خوب

مأنوس شدم و غالب باغات و قصور اطراف شهر را سیر نمودم بعد مراجعت
 کرده در بیستم صفر ۱۲۹۰ وارد بغداد شدم از آن روز تا بحال از آثار آن رساله
 در وضع سیاست ایران نمایان نشد الا گو یا بعضی سجایای حسن طبع السلطان
 در صفر همان و این رساله را غالب علما و امرای و کارپردازهای ایران در بغداد
 مطالعه فرمودند بعضی گفتند کوشش گو بعضی گفتند که میشود بعضی با کجاشما کجای بعضی
 تأسف خورده اند به این اقوال فایده مشاییده نشد ناچار شده بر آن مکتب
 مقدمه مثل خطبه نوشته فرستادم با دایره جمل المتین که در جبریده مقدس فصل فصل
 درج شود بلکه امرای اسلام روی زمین متذکر شوند از نمره بیست و هفتم سال نهم
 الی نمره سیتم سال دهم متصل با یک در میان در جبریده مقدس جمل المتین
 درج شده است بدون مقدمه و نام و امضا همین قدر در فهرست گوید و مقاله
 یکی از فضلاء نامدار قابل توجه اهل حل و عقد رجال سیاسیون ایران بعاریت
 یاد و فصل از کتاب مقدار دو یا سه صفحه در هر نسخه جبریده نقل نموده است و در
 عالم نشر شده هر که خواهد ملاحظه فرماید در یکی از نمره با قانون مسافرت حج و زیارت
 و تکلیف دولت در حفظ مل و جان ایشان از آن کتاب در نامه مقدس نقل
 کرده بود که خوانندگان جبریده دیده اند و قرن همان قانون در نسخه هشتم سال
 دهم جمل المتین نوشته انگلیس قانون قرار داده بجهت حاج هند بدون عمل بدان
 قانون ممنوع است هر که نور عقل دارد میداند تقریر حقیر با تدبیر و زبانی عالم
 انگلیس موافق است با از نامه مقدس اقتباس کرده متذکر شده اند با حقه
 علی الاخوان مثل من و ابناء و وطن ایران و همسایگان مثل کسی میماند که مدتی
 در سفر سردی و گرمی روزگار را چشیده و شدت و رخا را تجربه کرده و نفع و ضرر
 دانسته و دوست و دشمن را شناخته مراجعت کرد ب وطن عزیز و قریب شهر
 رسید دید که سفندان اهل شهر در اطراف پراکنده شده بیراعی و مرغغان و

بصحرانهاد و برجهای حصار شهر ریخته و ثروت اخوان بیصاحب و کرکان
خونخوار کوسفندان را میدزدند و رو باه حیل کار مرغان را میربایند و دزدان
عیار ثروت و وطن را میربند هر اسان شده بتجیل تمام داخل شهر شد رفت
ببالای بام خانه دوست خود دید اهل خانه بعضی در خواب و بعضی مست
و بعضی غافل و بعضی در جنگ و جدال خانه کی و اطفال بعضی مریض و بعضی
کر سینه و عریان از روی شفقت و نصیحت فریاد زد که ای دوستان بیدار
و هوشیار شوید از جنگ خانه بیزار متفق شده اموال و ثروت خودتان را
جمع نموده حفظ کنید که کرکان کوسفندان را میربند و رو باه مرغان را و دزدان
ثروت را یکی گفت من از خواب میرنشده ام دیگری گفت کار با خداست
آن دیگری گفت ساعت عیش را غنیمت شمر و دیگری گفت فردا بایمزد
دیگری گفت ترک تو برای من پس است همسایه بیدار سخنان نصیحت آمیز
مسافرا شنیده و غفلت اهل خانه را مشاهده نموده پند گرفته متعظ شده
فرزندان و خدم خود را با خود برده بیرون شهر کوسفندان خود را جمع نموده و
بشبانان امین سپرده و مرغان را در حصار گذاشته و ثروت را در خزاین
نکمه ها را سد نموده و خود مراقب حال مال و خدم و فرزندان سرور نشسته
یا لها من مثل هر که کوشش شنوا دار و بشنود لیس لالانسان الا ماسعی ان
احسنتم احسنتم لا تشکم و ما افا علیکم بوکیل غفلت حکام و امر او شرفا
اسلام زنده دلان ابناء و وطن را دل کباب کرده است لکن معذرة الی الله باید
امر معروف و نخی از منکر کرد و خواه کسی بشنود یا نشود بقوله تعالی اذ قال امّة
منهم لما تعظون قوما لله مهملکم او معذبهم عذابا شديدا قالوا معذرة
الی ربکم لعلمهم يتفقون عمل باین آیه شریفه مجالس حکیم نوشته ام بعنوان درس
و تعلیم حکیم بشاکر و سوال و جواب معلم و تلمیذ وجه سخن بجموع امرای اسلام خواه

شرقی باشد یا غربی سفید باشد یا سیاه مسمی لسان الصدق که در جریده جمل متین
 هفت هفت درج شود و آن چهل و هشت مجلس خواهد شد تا حال عبیت و پنج
 مجلس نوشته ارسال داشته هم بگریده جمل المتین تا حال مجلس پنجم خطبه حکیم درج شده
 و باقی هم درج خواهد شد ان شاء الله در فهرست جمل المتین لسان الصدق ذکر
 میشود و در ذیل مجلس امضاء نیاچ افکار الجدید و از آثار علم حقیر مقالهای نافع
 به بنی نوع انسان فی امضا درج براید بسیار ذکر شده و سؤالات جواب مسائل
 شتی شده است اگر تحقیق قوی و جلی نویس بود و از اصطلاحات علوم و فنون
 کامل مستحضر بودم همراه یک کتاب بنویشم مرکب از ده هزار بیت که جمله نافع
 و مفید بنی آدم باشد در امور دنیوی و اخروی که در آن لغو و عبث و نقالی
 نباشد لکن رسم خطم کسر و بد نویس است هر وقت چیزی بنویسم باید پول
 زیاد بدهم تا کاتب با تامل بخط خوب بنویسد یا آنکه یک دوست شفیق مجاهد
 نوشتجات بنده را تصحیح و تبییض کند آن است اخ العزیز الالمعی میرا بر ابراهیم
 المراغی که حال ترجمان ثانی کارپرداز خانه بغداد است که در فتوغراف باینده
 مرسم شده است باین زحمات آخری بنده شریک شده منهاج الطالبین
 و محاسن لسان الصدق و این ساله دلیل منهاج ایشان رحمت کشیده
 بخیر نیکو نگاشته است و در مصارف طبع و نشر منهاج الطالبین و این
 رساله در نفع و ضرر شریک شده است خدا ایشان را جزای خیر و تجارت
 دنیا و آخرت عطا فرماید این ذات محترم بر پیر کار با چهار زبان خوانا و نویسا
 عربی و فارسی و ترکی و فرانسوی و قلیان انگلیسی چون مدت دوازده سال در
 مکتب عثمانی و فرانسوی در بغداد درس خوانده است با کمال عفت
 و دیانت و در ظل جناح مهربانی پدر ارجمند خود بزرگ شده و دو سال است
 معلم فرانسوی و ترکی و عربی و فارسی و اولاد حضرت مستطاب میرزا محمود خان

مشاور الملک میباش چون خود مشاور الملک پاکدامن دوست دارد و میرزا
ابراہیم را بخوبی شناخته از آنروا سال ۱۳۲۰ در پانزدہم رمضان تبرجانی نامی
کارپرداز می بغداد رسام بدو اثر حکومت عثمانی تبلیغ نموده اند و با کمال عفت و درست
کاری بکارگذاری مردم مشغول است خداوند مساعی او را ضایع نخواهد کرد ان
لا یضیع عمل عامل منکم مقصود شرف انسان بعلم است و توبہ و تقوی نصیحت
ببر و قاجران رواست کہ خاتم النبیین و سید المرسلین در یکی از سرایا بامراء
المجاہدین وصیت میکند کہ کسی را بخشید مگر بعد از انداز و تبلیغ و بیان و برہان از
پی جریج مروید پیر و عجز زانرا نجانید زمان اطفال انترسانید و درخت سبز را
عبث نشکند و دیوار ایستادہ را نیندازید و زیر سقف کسی بی اذن داخل نشوید
و زرع و چمن خلایق را ضایع نسازید و در ہر حرکات و سکنات خدا را بر خود ناظر
و یوم المعاد حاکم دانید و بر ضایعی کار کنید کہ بشما نصرت دادہ شود انشاء اللہ
آن جہت است در این مدتی کہ مسلمان شدہ ام لیل و نہار در اندیشہ و فکر بودم کہ
پدر و مادر و اہل وطن خود را نصیحت و ارشاد کنم بآن اہی کہ حق دانستہ و برای خود
پسندیدہ کہ عاقبت آن نجات است آن است کہ پدر و مادر و برادر مکات
بسیار نوشتہ ام با انواع عبارات و امثال و براہین تبرکی فارسی و عربی و گاہی بحرف
ارمنی کہ شاید متعظ شدہ نور توحید را درک کنند و بعضی مکاتب مفصل بعضی از
زوار اہل شیروان سپردہ کہ خود بنفسہ مکتوب را بروہ بقریہ پدر بروی خط را کلمہ کلمہ
بخواند و یکان یکان بفہماند آنچه عہد کردہ بر آن عمل کردہ برای من نوشتند کہ پدر
و مادر ت مضامین مکتوب را شنیدہ کریہ کردہ ہیچ نگفتند تا خود جواب خط را اینوسیم
سالہا چشم انتظار بودیم کہ از ایشان مکتوب مسرت آمیز ایمان بیاید نیامد الا
انکہ در سالہ پدرم شدہ رحال بستہ از شیروان از راہ تبریز و کرمانشاہ آمد بغداد
در راہ او را وزوزدہ اتفاقش را بروہ و سرودستش را شکستہ بودند آمد در نیستہ

ارامنه بغداد منزل کرده بخیر حقیق ارامنه او را مد او کرده و لوازم او را کفایت کرده
 بودند ملکم ارمنی در آن روز تازه ترجمان قونسل خانه روس بود از روی حمیت ملی
 و نخوت منصبی به پدر دلنوازی نموده جستجو کرده گویا مارا شناخته و بپدر
 امید و نوید داده که تو اسوده باشی پسر ترا همراه تو روانه خواهیم کرد بوطن خود
 و لو پرنده باشد بقوت چنگال شکار نموده بال او را بریده بدست تو خواهیم سپرد
 یک روز من از جانی بخرد در دکان نشسته بودم دیدم که قواس آمده که ملکم صاحب
 ترا میخواند از خواهی کلام مفهومی شد که پدرم آمده بغداد عجائب این قصه مرا
 حیران گذاشت که شیروان کجا بغداد کجا مرد پیر ارمنی چون آمده الی اصل با
 یک شخصی رفتم خان ملکم در رأس القاریه بغداد اول که مارا دید از روی تغیر و تکر بریم
 سخنان درشت گفت گفتم تو بمن خلاف قانون انسان سخن گفتی من ترا خارج
 از صفت انسانی دانسته سخنان ترا گوش نخواهم داد من با تو کاری ندارم
 و نه تو با من گفت تو بچه اندازه جسور میباشی حال آنکه در خانه من اسیر منی گفتم خدا
 مرا حذر خلق فرموده است نه حق کسی را خورده ام که اسیر آن شوم گفت تو
 بنده پدر خود میباشی گفتم من حال پدر ندارم گفت پدرت اینجا حاضر است
 و تو مکاتب بسیار نوشته آنها را براه خود دعوت کردی اینک مکاتب
 تو است دست کرده از میان منیر مقدار بیت مکتوب از مکاتبتی که بپدر
 نوشته بودم بستم داد گفتم اینها سند نیست در ذمه من که محکوم تو شوم
 الحاصل گاهی بشدت گاهی برخاکهای تهدید گاهی بنوید محاجه و محاکمه
 شد آخر پدر را خبر داده آمد بجنور و قتی چشمش من افتاد اول قسم و بعد گریه
 نمود دل فرزند کباب شد لکن دین را باید مثل حمزه در کف دل نگاه داشت
 و لو بسوزد از روی تجلده تحمل کرده که از و جناتم انکسار معلوم نشود بیک حال
 که شرح آن احوال بستم نیاید حاصل گفتگو بسیار شد با ملکم بترکی و عربی مردم بسیار

از یهود و نصاری و اسلام در خانه و کوچه جمع شدند مجلس قریب چهار ساعت
طول کشید قریب غروب شد گفتم اگر این طور بامین هر روز مکالمه و محاکمه
کنی دیگر با تو سخن نگویم حکومت محل این دعوا را فصل کند و این پیر مرد دیگر بگویم
نه بیند پدر این سخن راست نیست مضطرب شد بگویم گفت که دیگر متعرض این پیر
مشو مرا و اگذار با او که هر چه شدنی است میشود از روی این سخن معلوم شد پدر مرا
خوب نشناخته است چون بیست و چهار سال او را مفارقت کرده بودم
و مرا قبل از بلوغ دیده بود در لباس و رسم ارامنه حال که مراد دید مردی متجاوز از حد
شباب و در لباس عربی و با او سخن نگفته بودم نه بترکی و نه بر زبان ارمنی از آن
گو یا در من تشکک بود خلاف حقیر آن روز مثل من پدرم در بغداد مثل
یوسف و بنیامین بود در مصر خلاصه از منزل ملکم بیرون آمده آمدم بخانه و
پدر هم ایضا با جماعتی از مسلمانان نصاری آمدند تا بدرب خانه پدرم داخل
خانه شد مردم متفرق شدند مدت یک ماه و چند روز نزد حقیر بود من حبس
اکل و شرب و مشتهیات و سیر و تفریح در بر آن بحسب التکلیف و التوفیق کوتاهی
نکردم و الله یعرف عنا بما لدینا و اخطانا الحاصل وقت شب شد
گفتم ای پدر من فرزند شاه هستم از خدا میخواهم شما را ملاقات کنم آنکه برای تو
نوشتم بزبان لطف و لیتن بتو بیان کنم وقتی که پدر مطمئن شد که بمطلوب
رسیده است آن از شادی گریست و من از حسرت شادی او بیدار من بود
و خزن من بغفلت و هلاک آن گفتم ترا چه وادار نمود که شاید سفر را بخویش روا
دانسته از اقلیم باقلیم دیگر آمده در این کبر سن گفت وادار نکردم اگر شفقت
و رحم چهار ماه است در این راه مستوحش و دچار محن کثیر شده ام در میان
انسان و وحشیان تا رسیدم ببغداد الحمد لله که رسیدم بمطلوب خودم مقرب
والهم من ائبل شد امشب ب راحت خوابیدم خوابید گفتم در حق من چه نشود کردی

که میباید نوشته آمده می گفت تصور میکردم که مدتی است غایب شده و
 حقیقت حال معلوم نیست که فرزندم زنده است یا مرده سیر است یا
 کرسنه برهنه است یا پوشیده عزیز است یا ذلیل هر وقت مان و شراب
 حاضر شد عیب و بهار آمد ترا یاد کرده و گریه کرده ام با همه این محن گفته ام فرزند
 رسیدم ندانم در دنیا بچه بلایا گرفتار شده است و از دین حق در رفته اهل
 دوزخ شده در آخرت معذب خواهد شد این احوال مرا مشوش کرده آمد ام
 بلکه ترا یافته نصیحت کنم و با خود ببرم بوطن عزیز با عزت زندگی کنی و در آخرت
 اهل جنت شوی چشم من روشن گردد سبحان الله عجبا رحم و شفقه الوالد
 گفته ام ای پدر دل من بجال تو سوخت لکن خالق زمین و آسمان بجال تو مطلع و
 بشناخت تو شاهد است بتو عوض خواهد داد و اما از بابت من الحمد لله که دیدی
 من زنده میباشم و کرسنه و پریشان و عریان نیستم اینک مشا هده میکنی زنده که
 خانه ام و دوکان و کار کار خانه ام و هم تنم درست و خدای تعالی رزاق
 حق قیوم از این بابت آسوده باشید و اما از بابت از دین بیرون شدنم
 از طفولیت مرا از کی شناخته و حال مرا بکمال شد ملاحظه میکنی و چهار
 پنج زبان میخوانم و مینویسم و کتب و توارنج سیر نموده ام و از حال مردم و ملل
 خبر دار شده ام یقین از روی رشد راه راست اختیار کرده ام که آخر آن پنج
 و حیوة است و شما خط و سواد ندارید ولی عمر گذرانیده پیر شده لابد رشد
 فطری در تو موجود است من الآن شمارا بر عقاید دین خودم حکم قرار میدهم
 که یقین از روی انصاف حکم خواهی کرد چون هر کس گوید در تحت السماء امروز
 از شما من هر زبان ترک میبست هیچ عاقلی باور نکند پس من عقاید اصول دین
 اسلام را و اعمال تکالیف شرعی و قوانین مقرر شرعیست مقدس محمدی را
 برای تو یکان یکان بر زبان تو کلی فصیح بیان میکنم هر اعتقادی که موجب

هلاک است و هر عملیکه عیث است و هر حد قانون شرع اسلام در نظر تو
 سُست است جزئی باشد یا کلی بمن بگو تا برای تو مبرهن کنم و هیچ مطلب را
 نسخیده تصدیق نکنید و نه بامن مداهنه چون روز قیامت باین تقریر ترا کو
 آورند و بر دیگران حجت گیرند گفت بگو خدا ترا رحمت کند آنوقت در مدت
 نه روز و شب اصول عقاید اسلام را باو تقریر کردم و تکالیف و فرائض و اذکار را
 بیان نمودم حتی در رکوع و سجود چه میگوئیم و شروط طلاق و نکاح و تجارت
 و معاشرت سیرت حسنه اسلام را برای آن تقریر کردم و معانی را بترکی
 فهمانیده حتی آداب اکل و شرب و خواب و بیداری در هشت سالگی میان
 من و پدر یک قصه بود که غیر از خدا کسی نمیدانست آنروز در میان تقریر
 برای شاهید پدر آوردم از دهمشت میخواست گریانش را پاره کند و
 آن قصه این است که پدر من در سه فرسخی ده درجای بلندی اراضی و
 باغات دارد مثل سیاق سالی سه چهار ماه در آنجا توقف دارند موقوف
 من و پدر و زن برادر که تازه عروس بود در آنجا بودیم شب جمله در یکتخت
 خواب خوابیدیم پدر در وسط و من بیکطرف و در طرفی زن برادر شب گویا
 در خواب یا بیداری در من حرکت شده و دست پدر بمن سیده پدرم
 متوجهم شده بود و من بخیر صبح دیدم روی پدر متغیر است باید رفتم
 بیابان مرا گرفته چوب زیادی زد گفتم کناه من چیست گفت کناه از آن
 بزرگتر که بزنی برادر خود خیال کنی من از خجالت بجزد پیچیده با چوب تر
 ساخته تر و خشک سوختم این خبر ذکر نشده بود تا آنروز وقتی پدر
 گفتم گریست گفتم ای پدر همان است از برای رفع این محذورات و
 و همیات شرع مقدس محمدی ص افراش مرد را از زن جدا کرده هست غیر از
 زن نکاحی و لو پدر دختر باشد یا پسر مادر و یا برادر و خواهر باقی حدود شرع

و پس علی بن ابی طالب از این تقررات گفت ای فرزند اگر دین و آئین تو این است خوشا
 بحال تو که در آن دینی نیستی و لکن مسلمانانی که من دیده ام اینطور نیستند گفتم
 ای پدر من مقلد افراد مسلمانان نیستیم من بدین محمد صلی الله علیه و آله ایمان آورده ام عقاید و
 اوامر او این است که ذکر شد هر که در آن ثابت و سالك شود ناجی باشد دیگر را
 چه کار است که دیگران از راه راست میروند در هر قوم و ملتی شقی و سعید هست
 گفتگوی ما بر اساس دین است نه پیروان دین یا از بغین عن الطریق پدر گفت
 راست میگوئی گفتم ای پدر چیزی برای فرزند عزیزت پسندیدی خودت هم
 بآن فایز شو گفت بموجب تقریر تو دین اسلام حق است ولی قریب هفتاد
 سال از عمرم گذشته است پیروی عیسی نموده و او را ستایش کرده ام و حق
 میدانم چون مرده زنده کرد و است و کور و شل را شفا داده است تمام اوصاف
 الهی در آن موجود بوده است و اخبار شهادت میدهند بعد از این سن و احوال
 کی توانم از آن روگردانم عتلا قبل از من هزار سال با و ستایش کرده اند منک
 از آنها عاقل تر نیستم گفتم کاش تو سواد و علم داشتی کارم بتو آسان بود ای پدر
 انبیاء سلف که نام ایشان در انجیل و تورات مذکور است و من و تو مقریم که آنها
 بشر و مخلوقند نه خالق کاریکه عیسی کرده است همچنان آنها کرده اند مرده را
 زنده کرده اند و مریض را شفا داده اند و معجز و خارق عادات نموده اند تورات
 باین واقعات ناظر است حتی بعضی از حواریین صالح عیسی آنچه عیسی کرده
 کرده است آنها کرده اند که مردم تو هم نکنند و انسان را پرستند و برای خدا
 شرکت قرار ندهند اینک انجیل است برای تو بخوانم عیسی در هیچ جا نگفته است
 که من خدایم و خالق شمایم یقین تو باشد هرگاه جایز بود ستایش کردن غیر از
 خالق زمین و آسمان را و اریاح و ارواح را انسان و حیوان را و اشجار و اثمار را
 ماه و خورشید و نجوم و انوار را خواه عیسی باشد یا موسی یا محمد یا علی علیه السلام

باشد یا جن انسان باشد یا حیوان زنده باشد یا مرده شایسته بود که انسان ستایش
 پدر و مادر کند چون یقین و عین یقین دانند که یک قطره آبی بوده در وجود پدر و
 آن آمده بر رحم مادر و مادر او را در جوف خود از نوایب و صدمات و لطافات
 محفوظ داشته و برابر شدت حرکات او را زائیده است سالها در حرکت و
 قذرات و عذرات آن مبتلا و از خون خود او را غذا داده و در شب خواب
 راحت نموده و سخن گفتن با او آموخته و نفع و ضرر را شناسانیده است و کدک
 پدر شب و روز زحمات کشیده و لوازم زندگی او را فراهم آورده و خوراک و پوشاک
 او را کفایت کرده و علم و آداب آموخته و با صنعت و تجارت او را بی نیاز
 ساخته تا کمال شد رسیده تمام آسایش او را مکمل نموده برای آن خانه خسته
 وزن گرفته و سرمایه داده و علم معاش آموخته و دوست و دشمن را شناسانیده
 اگر جائز بود که غیر از خالق سموات و ارضین را انسان طاعت و عبادت کند
 پدر و مادر را حق بود از جمیع مخلوقات گفت ای فرزند حق پدر که چنین عظیم است
 چرا با من موافقت نمیکنی برویم بوطن گفتند آمدیم با تو بوطن غیر ممکن است چون
 خودت میدانی در آن حکومت خارج شدن از عقاید نصرت جرم عظیمی است
 و این خبر مشهور شده ستر آن محال است اگر با تو بیایم گرفتار بچه قدرت
 قیصر شوم که آن هلاک من است و خالق خلایق و خداوند موجودات کجی
 فرموده است که بدست خودتان خود را در مملکتی نیندازید از انجبت معذورم
 و آنگاه شما در وطن من حیث مال جاه و خدمت بمن محتاج نیستی بلکه از من
 مستغنی میباشد در امور زندگانی و اگر در اینجا بمانی من با تو موافق بلکه مطیع
 بر باشم الا در دین و مساواه در خدمت است که تا بهی نورزم راحت ترا بر خود ترجیح
 دهم و بروی تو اوف نگویم چنانچه حکم شارع مقدس است گفت وقت
 آمدن جمله اهل قریه جمع بودند گفتند تو میروی در میان مسلمانان تلف میشوی

گفتم من کو دک نیستم میروم بلکه فرزندم را پیدا کرد و بیاورم حال آنها منتظر من هستند
 من در اینجا چکتم گفتم یک دفعه ترک علاقه کن عقاید اسلام و کالیف شرع محمدی را
 خوب دانستی و برای من پسندیدی و شبهات و شکوک ملت را من به تیر و روشن
 کردید و شما پیر سال خورد شده گاه است اجل زود برسد مسلمان شوا از قیود تکلیف
 نجات یافته موحّد شوی و بحیوة ابدی فایز گردی و الله وکیل علی ما اقول قدر
 تحمل کرده بعد ریش خود را گرفت و گفت من بعد از این سن از دین خود بیرون شوم
 اهل و عیال و جمهور را بپناه وطن من چه خواهند گفت لابد می بروم اگر رسید لحظ من
 در کلمات شما غور خواهم کرد سبحان الله العظیم و صدق الله حیث یقول انک
 لا تقدی من احببت ولكن الله یهدک من یشاء من دیگر الحاح نکردم بجهت او
 لوازم سفر و بعضی ها یا خریده و خرج راه داده و از مکاری این مال کرایه کرده و
 بکرمانشاه توصیه نوشته یکدیگر را با چشم گریان و دواع کرده روانه شد کویا رسیده
 بوطن ده سال بود از آنها خبر نداشتیم در سال ۱۳۱۲ قمری وجه برای تذکار
 مایکی از حجاج شیروانی با خط و لنوازی روانه کردم و چنین عهد کردم با او که خود
 آمد برود بدیده اگر پدر و مادر زنده میباشند خط را برای ایشان بخواند و از سلامتی
 من خبر دهد و وجه را با ایشان بجهت اطمینان خاطر تسلیم کند اگر فوت شده اند
 بدیده بستم میروم میروی که از علمای شیروان میباشند که ایشان از بابت حقوق
 امام بفقراء صرف کند بعد از یک سال جواب فرستاد که پدر و مادر فوت
 شده اند و وجه را بجهتیکه معین کردی رسانیدم دیگر از بر آنها دستم کوتاه
 شده هر وقت از خدای تعالی برای آنها تخفیف عذاب میطلبم و حساب
 آنها با خداوند است ان یمد بهم هم عباده وان یرحمهم هو البر الرحیم
 کما قصصنا لکم صدق یشهد بذلک الارض و السماء و الله خیر
 الشّاهدین قال تبارک و تعالی هذابی ان للناس هدی و مؤظنه

للمنقین و الله ملک السموات والارض و الله علی کل شیء قدير ان فی خلق
السموات والارض و اختلاف الليل و النهار لآیات لا ولی الا للباب
الذین یدکرون الله قیاما و قعودا و علی جنوبهم و ینفکرون فی خلق
السموات والارض ربنا ما خلقت هذا باطلا سبحانک فقنا
عذاب النار ربنا انک من تدخل النار فقد اخرجینہ و ما للظالمین
من انصار در این مدت عمر م که اخلاق و اطوار مخلوقات را ملاحظه کرده ام و
ملک روس و ایران و هند و ترک را و ملل و فرق بنی آدم را گفتیش نموده ام
و با وضیع و شریف و عالم و جاهل گفتگو کرده ام و با سفید و سیاه و عرب و
عجم هم صحبت شده ام مثل فرقه بابیه ندیدم بی قید و بی پرده و دروغگو و مغرور
در کلام جسور در ادیان ولی پروا از خدا و رسل و مجموع اطوار و سیرت آنها اگر
جمع کرده در عالم فرقی که من دیده ام هر کدام باشد در زشت سیرتی مثل اینها
نشوند ایشان در غربی کرخ بغداد مقامی دارند که در آنخانه در اطاق مخصوص
ادعای ظهور کرده است و آن اطاق یک اُرسی هفت یانه در بی است
رو بشمال غربی در آن یک میز می گذاشته و چند لاله بر روی آن در مقابل
یک قطعه نوشته الله ابھی و جلو اطاق طارمه ایست اصل خانه جسیع
ارکانش خرابه است از ترس اسلام و حکومت تعمیر نگردیده اند الان زیارتگاه
بسیاست از ایران و اطرافش هر ساله گاه و گاه مرداء زیارت آن مکان
می آیند بعضی شان صاحب ثروت از تجار و اهل در خانه و باقی از کسبه
از قلندر و درویش سالی میشود پنجاه شخصت نفر خفیه و آشکار زیارت
آن مقام می آیند و در نزد یک آن مقام مسافر خانه دارند و در بغل او و طر
ظاهر و پنهان مشبوه و مشتم قریب بسصد نفر میشوند جمله کسبه و غالب بخر
و عجم و قلیلی از عرب و بزرعم ایشان همه چیز فهمند ولی جمله نا فهم من بزرگ و

کوچک ایشان گفتگو و صحبت کردم مجاور بغداد باشد یا مسافر شهادت
 آنها مانند کتابهای زرین ورق از مخادع در آورده باد دست لرزان بمن
 دادند که اینجا را بخوان و آنجا را بخوان حرص من مطالعه کردن جمله که صحبت
 حقیر است کتاب هر چه باشد که طالب بدین آن شوم استقصا کنم شبهای
 دراز آنقدر نشستم که اهل خانه جمله میخوابیدند من در مطالعه بودم و وقتیکه
 چشمم خواب آلود میشد نمک همراهم بود و دستم بآب نمک کرده بچشم زده که
 اشک ریزد و غاص و کسالت بشوید باین نحو کتاب و رسائل آنها را مطالعه
 کردم و در دین خود با آنها مایه نکرده ام هر وقت سؤال کردند که کتاب
 و آن رساله و فلان لوح را چون دیدی گفته ام آن عبت است این غلط و
 فلان کذب لکن بخش و لعن و سب نمیکنم کسی را چنانکه سبیه من است الا اگر
 در مقام احتجاج گویم الا لعنة الله علی الکاذبین و با کمال جهد و جهاد غالب
 کتب و اوراق و الواح و رسائل آنها را بدست آورده ام در دست هر مسافر
 و مجاور حضری و بدوی عرب یا عجم نسخه یا اوراق از نوشتهجات ایشان
 دیده ام گرفته ولو که آنها باشد چنانچه در صدر این رساله بخارش یافت از
 بسکه دیدم در آن دفاتر لطایل دروغ و راست بافته اند و آیات قرآن مجید را
 متفرق ساخته اند و بغیر وجه مانزل توجیه کرده اند از روی زینغ و ضلالت ملتذا
 متشبث شده اند و محکمات کتاب را کنار گذاشته اند و اخبار ضعیف
 و احادیث کذب و اقوال در اویش و قلندران و عرفای مسمی بجهوس ملت را
 برهان قاطع شمرده اند عوام اسلام را مشوش و متزلزل الایمان کرده اند از
 آن جهت محض رضای پروردگار و جهاد افی سبید که کتاب منهاج الانس
 نوشته ام از عقاید و اقوال ایشان چیزی نمانده است که گویا در آنجا ذکر شده
 باشد چنانکه در فهرست اشاره شد هر که آن کتاب را بخواند بجمیع حقایق دین

اسلام و باطل بلحان عالم مطلع خواهد شد و اما در گفتگو و مناظره و مباحثه و
مجادله دروغ گفتن و بیشتر می ایشان تا انسان مطلع نباشد باخبار و آثار
و با آنها صحبت نکند حقیقت دروغ گفتن آنها را نمیداند چون جعلیات بافتن
دروغهای بقلم نیاید بزند در این بیت و خیال که احوال آنها ما سیر کردیم دروغ و درستی آنها
موازنه کردیم آن صحیح کوی ایشان در صد کلیه سی و پنج کلمه دروغ گوید و آن بسیار دروغ گویشان
در صد هشتاد و پنج دروغ گوید و در نزد پروردگار خود معذوریم در این موازنه چون
در آن فرقه راستگو ندیدیم اگر داشته باشند من با ملاقات نکردم الا یک نفر
از آنها در بغداد خورده فروش محمد تقی اصفهانی آن در صد و ده دروغ گوید
با من و با دیگری ندانم لکن عوام محض و بهل و بخت است و بسیار از کتاب و الاح
و بیانات علی محمد با و نشان دادیم که خودش ندیده بود و یک یک دروغ و غلط
و بیاناتش را برایش بیان کردیم که از قلب لا یفقه و لا مشاعر الشعرا و گفتیم
من در بغداد غیر از شما کسی ندیدیم که از روی میزان عقل و شرف انسانیت سخن
گوید اگر از شما با یک نفر که نزد شما بسیار عالمست و سخنور و حکیم است
با حیا و بیاید بغداد و خبر دهد که با و قدری صحبت کنیم بگوید بگوئیم گفت آن
کسی که تو میخواستی آمده است دو کتر سالار الدوله پسر شاه است از علوم
قدیم و حدیث با خبر و در لغت و حکمت ما هر دو کار و انسانی نزدیک مقام
ایشان منزلت دارد اگر خواهی با و صحبت کن بعد بمن بگو آنچه دیدی من از کتاب
علی محمد باب از شئون خمس از یک فصلیک مقدار چهار صد بیت میشد جمله
باین نظم بسم الله الاسلط ذی السلطیات بسم الله الاسلط ذی
السلطیات بسم الله السلط ذی السلطیات الی اخره از آن یک ورقه
بریده در بغل گذارده رفته نزد آن دیدم مردیست مکلام و جوع قریب بسن پنجاه و پنج
بار یک قد و سوا یل بگو تا بی کم ریش اثاث حجره اش پاکیزه آثار ثروت نمایان

بود در مقابل شکست خادمی دست بسته استاده بدو ارحسید و سلام کرده شستم
جواب سلام و مرحبا گفت بعد سوال کرد شما اهل کاظمین میباشی گفتیم خیر بند
صلح از شیروان قافقار است در باد کو به درس خوانده ام و خدمت کرده ام و
ارمنی بودم مسلمان شده ام امروز زیاده از سی سال است در بغداد و عقب است
میباشم دین محمد صم خوبی نی است توحیدش نجات و تکالیفش حسنه و قانون
شرعش محکم ولی داخل اسلام مغشوش است احوال حکام و رؤسا مشوش
من همه را سیر کرده ام و خودم در طریق اصولی میباشم و از همه مشوش تر باشم
واقوال ایشان است من قریب سی سال است در بغدادم طبقه باسیهای
قبل به از این طبقه است که می بینی من بآنها و اینها بزرگ و کوچک ایشان
سخن گفته ام کسی از اینها ندیدم از روی علم و حکمت مکالمه کند هشت جلد بیانا
علی محمد و رسائل و ایتقان احکام و الواح بسیار از نوشتهجات میرزا حسنعلی
دیده ام و فرزند و در را بوالفضل را مطالعه کردم دیگر نوشتهجات کثیری از ایشان
خوانده ام جمله بی پا و بیکاره یافته در آن دروغ و لغو بسیار و هر کس از ایشان
دیدم بیوزن و بی شعور من دون علم و حکمت گفتگو کنند و از دروغ گفتن بریز
نکنند الا یک نفر که خورده فروش است مرد عوام است ولی از دیگران استگوار
میباشد و گفته ام اگر کسی از عرفای علمای شما بیاید مرا خبر کن که با ملاقات کرده
سخن او را بشنوم امروز شما را بمن نشان داده است که حال خدمت شما آدم
نشسته گوش میداد تکیه کرد مقدار ده دقیقه ساکت ماند برای من قلیان و چای
آوردند بعد گفت اشتباه کرده اند من بیستم چون بآنها کار داشتم و در اینجا منزل
کرده ام و با آنها راه رفتم مشبوه شده ام دانستم که راه فرار یافته است گفتم
عجایب ثم عجیب مناظره و مجادله مثل جنک میماند کسیکه عزم میدان میکند و
پیش خود فکر میکند و تدبیر بسیار و طرح میریزد و اسباب فاع تهیه میکند تا

در وقت ملاقات خدا چکیده مساعده کند من هم امروز برای تو فکر کرده بودم و
 همراه خود اسلحه آورده بودم لکن نشد مشکلی بود بدو زانو نشستم از روی تعجب گفتم
 آقا برای من چه فکر کرده بودی گفتم خواستم از شما سؤال کنم که بیانات علی محمد چند
 جلد و چه مقدار می شود در فکر فرو رفتم گفتم از دو چیز بیرون نیست لابد یکی خوابی
 گفتم اگر کوئی کتاب علی محمد مثل انجیل یا توره یا قرآن یک کتاب است خواستم بگویم
 بگویم که میرزا حسینعلی در اقیان خود نوشته است که آثار و آیات نقطه اولی زیاده
 از جمیع کتب انبیاء است که مقدار بیت جلد در نزد من است چه قدر در عالم
 بخش چه قدر تلف شده است و ایضا من خودم هشت مجلد از آنها را دیدم و سه
 جلد در نزد من از آنها حاضر است آنوقت شما ساکت و مغلوب میشدی اگر میگفتی بمان
 طوریکه جمال اقدس شده است حق است مقداری جلد است خواستم بگویم بگویم
 جلد آنها را مطالعه کرده یا نه اگر میگفتی بعضی آنها را خوانده ام خواستم بگویم که جلد
 کلام او را ندیده چون او را حق دانسته از دینی بدینی رفته بلکه چند جلد از کتابهای
 خوانده بنظر تو خوب آمده است لکن مجلدات دیگر بسیار دارد که جمله کفر و لغو و کذب
 و هذیان است آنوقت گفتم باز تو از روی انصاف خجل میشدی یا اگر میگفتی که جلد آنها
 خوانده و سنجیده ام خواستم بگویم این ورقه از کدام مجلد است گفت باریه به پنجم حیت
 گفتم صبر کن تا سخن تمام کنم گفتم بگو گفتم تصور کردم که از دو چیز کلی خواهی گفت
 اگر بگوئی این کلام او نیست آنوقت اصل کتاب او را که مرگب زده هزار بیت میشود
 و این یک ورقه است از میان آن بریده اصل کتاب را بدست تو بدیم آنوقت باز
 شما محجوب و مغلوب میشدی اگر میگفتی کلام او است خواستم بگویم معنی این کلمات
 چیست ورقه را دادم بدستش قدری نگاه کرد خطش بسیار ریزه بود گفتم چشم
 خوب نمی بیند قدری خودت بخوان به بیم گرفتم از دستش خواندم بسم الله الا سلیط
 ذی السلطیات بسم الله السلطانی المقلط ذی المقلطیات

بسم الله السلاطین فی المسالطیات پنج شش سطر خواندم گفت پس است گفتیم قدری
 بشنوید و سطر باز خواندم گفت پس است گفتیم یک خورده حوصله کن و همچنان تا صفحه احوال
 کردم باز نگه کرد و در بحر فکر غرق شد بعد رده دقیقه سر بلند کرده گفت باید از امشب پرسید
 من نیستم با کمال انکسار بعد قدری گفتگوی متفرقه نموده بیرون آمدم خورده فروشن مرا
 دیده گفت چگونه دیدی قصه را برایش نقل نمودم گفت عجب است او را یکی از علماء
 میدانستم گفتیم کذلت هر آنکس را که تو فریضه زمان انی وقت امتحان آید و پرده از روی
 برداشته شود مثل این مشاهده خواهی کرد و الا در روز قیامت غشاوت از چشمت
 برود آنوقت آنها را در تحت قدم خودت دیده باشی و ما الله بظلام للعبید
 الحاصل از بسکه لاف کزاف زده اند و رسائل ملون با الفاظ عرفان با فی نوشته اند
 و مکاتب از بلد ببلدی بکرار سال نموده اند و یکدیگر را تعریف کرده اند که فلان عالم
 و فلان حکیم و پیشوای ایشان انقدر ایشان را بکلمات عالیه مغرور ساخته است که
 مست شده اند بهوش نیایند تا مرک در کت حتی در یکی از نوشتهجات میرزا علی
 گوید عظمت این ظهور را مشاهده کنید که نور علم و جمیع افراد این فرقه را احاطه کرده است بنویس که هر کس
 علمای عالم جمع شوند یکی از ادعای این فرقه نتواند مکالمه کرده و غالب شیعه ندانند این غرافات و اغارات گوشه
 الناس موافق و مخالف را پر کرده است و کسی تا حال مقصدی بر اظهار باطل آنها نشده است
 و بعضی سخنان از اسلامیان همچنان باور کرده اند که در اینها عالمی هست صاحب
 بر این ادله است که وقتی که کتاب منهاج الطالبین را فرستادم به بمبئی که طبع
 شود یکی از مسلمانان بی غیر آنرا دیده یا اوصاف کتاب را شنیده یا صاحب
 غرض بعکس گفته است یا آنکه شراره زین ایشان قلبش را مجروح کرده بود و یکی از
 دوستانم از تاجر بغداد که کتاب فلان طبع میشود ولی میگویند قابل چاپ
 نبوده است نوشته شده است و علما هم لازم نبود امضا کنند یا بیایا علم
 و سواد بسیار دارند برین رد خواهند نوشت و سبب ترقی آنها خواهد شد

و در نوشتن شش تبار و خبر ندارد و در اخبار و احادیث بجا تصرف کرده است و نیز
 نه نوشته است مشقت شیعه باز خواهد شد و رحمت بجا کشیده است هیچ بهتر از بی
 اعتنائی نیست و السلام دوست من کاغذ را بمن نشان داد از غفلت خلق و لم
 سوخت کفتم جوابش را من بنویسم یک ورقه از کتاب حسن القصص علی محمد که
 بر نعم خود مثل قرآن نوشته است و دو ورقه از بیانات دیگر علی محمد و دو ورقه از
 کتابهای میرزا حسینعلی و یک ورقه از کتاب صبح ازل برید و در سر آنها نوشته نمرد
 گذاشته در پاکت گذاشتم و خط در جواب مکتوب واهی او نوشته ارسال داشتم
 و جواب آنرا تا کید اخوانم تا حال جواب خبر نیامده یا خطاب و نرسیده است
 یا جواب بمن نرسیده است در این رساله ذکر نمودیم که وقتی طبع شود ایشان
 و دیگران مطالعه کنند و عبرت گیرند جواب مکتوب او باین مضمون است
 عرض میشود جمله مصائب نبوی و اخروی انسان از نسیان و بی خبری است کسانی که
 این اوراق را از خدا میدانند و قائلش را خدا و عالم بجهالت موجودات دانسته
 سجده میکنند آیا آنها را عالم میشود گفت کلاً نگوید الا بی خبر چون بنده خبر دارم بمن
 جایز نیست که بگویم در آنها علمای باسواد است و اگر نیست شیاطین اند و صورت
 انسان پس مردم موجد باید و ایم مجاهد باشد در دفع شیطان و الا در نزد پروردگار
 خود معذور نیست و این اوراق را از خود بیانات علی محمد و الواح میرزا حسینعلی که
 بخط کاتب ایشان نوشته شده و از آن کتابها بریده و ارسال شد که یقین کنی بمن از
 آنها خبر دارم و در منهاج از آن قراطیس بسیار نقل شده در آنجا با تامل مطالعه کن
 حتی تبیین لکت صدق در جواب کلمات کاتب آن خط مختصره عرض میشود
 ملاحظه فرمائید اول فرموده بودید قابل چاپ نبود عرض میشود من در این عالم
 انقدر کتابهای قراطیس و زخارف و خرافات و کفر و زندقه مضل و مغوی می
 چاپ شده است که کتاب منهاج نسبت با آنها زبور اهل زمان است و دوم

نوشته بود علما لازم نبود امضا کنند عرض میشود امضا کنند با علماء و فقهاء اتقیا
بلکه حکماء اهل بصائر هستند تکلیف دین و دیانت را خوب میدانند ستم گفته است
سُست نوشته شده است عرض میشود کتاب مثل باغ یا قصر میماند مطبوع و غیر
دان و ایوان و شاه نشین دارد و کذا لک باغ جائی خوب جنگل نشاند و اندو جان
درخت مثمر و جائی ریاحین و جائی نین خشک و جائی چمن زار انسان حکیم باید جمله را
سیر کند زشت و زیبای آنرا سنجیده شهادت دهد یا نقصان اتکمل کند و خراب را
تعمیر چهارم نوشته بود شیرین نه نوشته است عرض میشود کلام حق بکلام هرس
شیرین نشود کما هست از برای بعضی امزجه شیرین و برای بعضی تلخ باشد آن عیب
شیرین و تلخی نیست پنجم فرموده اند آنها با علم و سواد بسیار دارند و آن کتاب را
خواهند نوشت عرض میشود اولاً آنها در رد نوشتن و شواهد زور آوردن کوتاهی
نکرده اند و نمیکند مقدار بیست کتاب و رساله در رد شیعه و کفر جمیع اسلام
از آنها دیدیم بلکه جمیع نوشتهجات باب بهاد و اتباعش و اسلام است
منهاج از آنها بسیار نقل شده است فافلوها حق یثقین لك حد ما اقول
دوم بنده در آخر کتاب منهاج ایشانرا اخطار کرده ام که کسی اگر رد بنویسد بموجب آن
شروط نوشته نشر کند آفت علماء اسلام دانند که با آنها چه کنند سوّم این چند
ورق را از کتاب علی محمد باب بریده در جوف رساله شد ملاحظه کن اصل ساسر این
این است اگر میان آنها علماء با سواد دین دار با خبر بود میدانست که اینها لغو و بیهوده
یا جمله جاہل اند یا ملحد و مژور یک کا و مردود را دفن کرده اما مراده قرار داد و اند که
عوام را حید کنند پس کسی آن داعیه تر و پراگشت کند و آن ضرر مردود را در آورده که مردود
بی خبر با خبر شوند که از آن کند متعفن فرایکند حقیقت این خدمت است برای
بنی نوع انسان خطا ششم فرموده اند سبب ترقی آنها خواهد شد عرض میشود تا
حال کسی تجربه نکرده است و نه کسی با قلم شکم باطل آنها را پاره کرده است که معلوم

شود سبب ترقی آنرا میشود یا فنا و عدم آنها هفتم نوشته است تصرفات بی جاد و
 اخبار و احادیث نموده است عرض میشود اولاً غالب آن تصرفات درستی نیستند
 و وحدۃ الوجودیه است که منسب جمیع ادیان سل کرامت ثانیاً غالب علما سلف
 رضوان الله علیهم در آن تصرفات با من شر کنند و ثالثاً جمعی از علما، اتقیا و خصوصاً
 از عرب اهل لسان آن تا ویلات را دیده حسن شمرده اند نه خارج از شرایع نبیاً
 هشتم نوشته است در جمیع نوشته تو مبتدا و خبر ندارد عرض میشود نویسنده هم
 ادعا ندارد و ثانی بخیر بودن از نحو و صرف دلیل نمیشود که هر چه گفته است
 صحیح گفته است چون ادعای پیغمبری که نیست مثلاً ملائی رومی عالم بحر و شاعر
 ماهر و خطیب مصقع است که بعضی کسان آن وقت شمس و مثنوی را میخوانند از
 حلاوت نظمشان و جد میکنند اگر بکین نظر موجد و مع فروزش بازاری بی خبر اند
 نحو و صرف و اصطلاحات علوم غامضه دیوان ملای را دیده نوشته است چنانچه
 منم جانستان منم موسی منم عیسی منم آدم مصور شد ز من الی آخره گوید این کفر
 است و شرک و قایل آن بلحد و زندیق یقین در محک خداوند که جمیع انبیاء حشر
 خواهند شد و حکم خواهند کرد که آن مردم و موجد بی خبر از مبتدا و خبر به از رومی با خبر
 است نهم نوشته بود مشقت جمیع شیعه باز خواهد شد عرض میشود بنده
 ارمنی بوده ام اسلام را حق دانسته و راه شیعه را نجات ایمان آورده ام در
 آن عیبی نمیدانم آنست که جمیع حقایق دیانت از آشکار شدن خجل نمیشوم
 و اگر در آن عیبی باشد که من خبر ندارم زود آشکارا شود به از پنهان است دهم
 فرموده اند به از بی اعتنائی چیزی نیست عرض میشود بنظر حقیر میرسد که بهتر از اعتنا
 نمودن و رسیدگی کردن چیزی نیست چون کسی که بی اعتنائی کند بوش و
 شغال با غش سالم نماید العجب ثم العجب این است که ایران بجزیره بحرین
 بی اعتنائی کرده و انگلیس بکین مشقت رمل گویت اعتنا میکند ایران را

آن بی اعتنائی چه خیری دیده است و انگلیس از آن اعتنا کردن چه ضرر
کرده هر چیز که متنازع فيه است زود تصفیه شدن آن به از پشت کوش
انداختن است خوشحال کسانی که در دین ثابت بوده اند و در جهاد دل قوی
و در امور بصیر و بمواعده الهی امیدوار و در حیوة و سرور ابدی خود مطمئن نه در
بصیرتشان ضعف ظاری شود و نه در غرضشان و نه در ایمان توحیدشان
تزلزل کما وصفهم تبارک و تعالی و کاین من نبی قائل مع ربیون کثیر
فما وهنوا لما اصابهم فی سبیل الله و ما ضعفوا و ما استکانوا و الله
یحب الصابرین و ما کان قولهم الا ان قالوا ربنا اغفر لنا ذنوبنا و اسرافنا
فی امرنا و ثبتت اقدامنا و انصرنا علی القوم الکافرین فافاهم الله
ثواب الدنیا و حسن ثواب الاخرة و الله یحب المحسنین عرض میشود
در اثنای نوشتن منبراج از این قبیل اعتراضات بعضی کسان بی خبر نموده اند
گفته اند چه کار داری رد این و آن میکنی بکی گفت این نان نمیدهد دیگری گفت
کسی کوش نمیدهد بعضی گفته تکلیف تو نیست اند دیگری گفت برای چه
رحمت بجا میکنی دیگری گفت غالب مردم از دین در رفته اند تو چرا تنها
با همه میجنگی گفتم امر معروف و نهی از منکر فرضیه هر مسلم است معذرة الی الله
آنچه خیر دانسته ام میگویم شاید متذکر شوند مثل من باشا یا مثال قومی میماند
که وصف کرده است خداوند تبارک و تعالی اذ قال امته منهم لم تعطون
قوم الله مهلکم او معدبهم عذابا شديدا قالوا معذرة الی ربکم
لعلمهم یتقون پس هر کس میان خود و خالق خود تکلیفی دارد باید عمل کند آن
است هرگاه و هر کایت از افراد بایسته کتابی در رد نویسد بر تمام ملل و هزاره ها
اخبار و اقوال شاهد زور آورند و بر سر منابر فریاد زنند و اکثر اهل عالم بدو
آمان جمع شوند و دعوی ایشان را اجابت کند و علی محمد باب و بهار خدا شمرند

سجده کنند و با قهر و غلبه غالب قایلیم را مسخر نمایند و بنده را مثل برده در زنجیر
اسیر کنند و با بابت و حقارت اذیت کنند و یا به زبان بیانشان را برای من
بیان کنند و عقاید باطنشان را آشکار سازند نماز ادلی بصیرة فهم و اننا
بصیر فی امری و یقین من دینی فاقول کما قال العبد الصالح عمار بن
یاسر لو ضربوه فاحتی بلغو ابنا سعفات الحجر لعلمنا اننا علی الحق و هم علی
الباطل ربنا لا تزعج قلبنا بعد اذ هدیتنا و هب لنا من لدنک رحمة
انک انت الوهاب مطلب چهارم جواب راجیف یکی از بابها مختص منعم
یک ورقه نوشته است خطاباً بعلما و اعلام بعنوان سؤال و احتیاج مقدار
صد و بیست بیت بشود طبع کرده در میان بابها انتشار داده باین مقصد که گویا
بجمیع علمای اسلام حجت گرفتم کسی بمن جواب نداده است لکن یقین است که
کسی از علماء صالحین آنرا ندیده است تاریخ ورقه ۱۳۲۰ در این سال ۱۳۲۰
یک ورقه از آن بدستم آمد و آن نامه سیاه و باین مقاصد نوشته شده است
علی محمد باب و میرزا حسینعلی را در مقام پیغمبران صاحب البراهین گذاشته است
و منکر ایشان را خارج از منج و ایمان و پیروان باب را در مقام مؤمنین
بانبیاء و معروضین از میرزا علی محمد و میرزا حسینعلی در مقام کافر و مشرک فرض
کرده است چند کلمه فارسی و چند کلمه از قرآن مجید با هم بافته و هر آیه از زبان
مؤمنان در عهد رسل در قرآن حمید ذکر شده است با قوال بابها ربط داده از زبان
آنها گفته است و آنچه مشرکان در عهد رسل در حق انبیاء و مؤمنین گفته اند در قرآن
مذکور است از زبان اسلامیان در رد باب اتباعش شواهد آورده است یک
شکایت شاعرانه ریخته است که مثل حبایل در سالکت و حقایق در منابج و مصای
در ممر عوام و وحشیان گذارد و بپردای زنیغ و اعراض پوشانیده و دانه تریز
بر آنها پاشیده که هر مرغ دام ندیده و حیوان کم شده و انسان نابینا از آن آه بگذرد

جواب راجیف

سجده کنند و با قهر و غلبه غالب قایلیم را مسخر نمایند و بنده را مثل برده در زنجیر اسیر کنند و با بابت و حقارت اذیت کنند و یا به زبان بیانشان را برای من بیان کنند و عقاید باطنشان را آشکار سازند نماز ادلی بصیرة فهم و اننا بصیر فی امری و یقین من دینی فاقول کما قال العبد الصالح عمار بن یاسر لو ضربوه فاحتی بلغو ابنا سعفات الحجر لعلمنا اننا علی الحق و هم علی الباطل ربنا لا تزعج قلبنا بعد اذ هدیتنا و هب لنا من لدنک رحمة انک انت الوهاب مطلب چهارم جواب راجیف یکی از بابها مختص منعم یک ورقه نوشته است خطاباً بعلما و اعلام بعنوان سؤال و احتیاج مقدار صد و بیست بیت بشود طبع کرده در میان بابها انتشار داده باین مقصد که گویا بجمیع علمای اسلام حجت گرفتم کسی بمن جواب نداده است لکن یقین است که کسی از علماء صالحین آنرا ندیده است تاریخ ورقه ۱۳۲۰ در این سال ۱۳۲۰ یک ورقه از آن بدستم آمد و آن نامه سیاه و باین مقاصد نوشته شده است علی محمد باب و میرزا حسینعلی را در مقام پیغمبران صاحب البراهین گذاشته است و منکر ایشان را خارج از منج و ایمان و پیروان باب را در مقام مؤمنین بانبیاء و معروضین از میرزا علی محمد و میرزا حسینعلی در مقام کافر و مشرک فرض کرده است چند کلمه فارسی و چند کلمه از قرآن مجید با هم بافته و هر آیه از زبان مؤمنان در عهد رسل در قرآن حمید ذکر شده است با قوال بابها ربط داده از زبان آنها گفته است و آنچه مشرکان در عهد رسل در حق انبیاء و مؤمنین گفته اند در قرآن مذکور است از زبان اسلامیان در رد باب اتباعش شواهد آورده است یک شکایت شاعرانه ریخته است که مثل حبایل در سالکت و حقایق در منابج و مصای در ممر عوام و وحشیان گذارد و بپردای زنیغ و اعراض پوشانیده و دانه تریز بر آنها پاشیده که هر مرغ دام ندیده و حیوان کم شده و انسان نابینا از آن آه بگذرد

لا بد جزا بد افتاد و فی علم الذین ظلموا ای منقلب ینقلبون و العاقبة للمتقین
در کتاب منهاج الطالبین جمیع این باطیل رد شده است و جایل آنهارا بریده است
و مصداق آنها را شکسته است و حقایق ایشان را آشکار کرده است و دانسته
تزویرشان را بر چیده و استار اغراضشان در پرده شده است هر که طالب تحقیق
این مطلب است آن نامه مقدس را مطالعه کند و السلام فقط در اینجا عذر کارگان
آن بنیان شرک را بدم مینمایم که اعوجاج آنها معلوم شود بر خاص و عام حتی اعمی
اصم و بعد از آن آن نامه لفظاً بلفظ نقل میشود و بعد از نقل تفسیرات چند
نکاشته خواهد شد که هر کس از بابیه مقدار ذر و حیا داشته باشد خجالت بکشد بلکه
هدایت یابد رکن اول مقصد اصلی از آن نامه سیاه نوشته است هو الله تعالی
شانه خدمت علمای اعلام و عرفای عظام هرگاه عرض شود نشی ظاهراً و اولاً
اطهاراً و امر و اعلاء انداء بشانی فرمود که گوشزد اهل شرق و غرب گردیده و نسبت
بجد داده فرمود آن هو الا و حی یوحی علمی شدید القوی گفت الله شهید
بینی بدینکم و باب الفت بوجه ملل کشود و بنفوذ کلماتش عالم را غلبه کرد و شریعت
اول نسخ نموده و شریعت جدید تشریع فرمود بقانون عقول قادیستة مقصود
جمیع انبیاء ظاهر شده است ندایش مرتفع و کلماتش نافذ و حریفش غالب و تصرفش
در نفوس و آفاق مشهود عرض میشود این ادعای ما را ماد و قسمت میکنیم کی آنکه ادعای
نبوت و رسالت کرده اند که بما و حی نازل شده است قسم دوم شریعت تازه
گذاشته موافق عقل و حکمت قسم اول گفته است نشی ظاهراً مقصود ادعای پیغمبری
کردن این دروغ محض است ادعای خدائی کردند و بصیرح اللسان گفته اند
انقلنا الله در بیانات خودشان از این قبیل اننی فانا الله لا اله الا انا القام
القدم اننی فانا الله لا اله الا انا القادم القدام اننی فانا الله لا اله الا
انا القادم القدام اننی فانا الله لا اله الا انا القادم القدام اننی

جمیع این باطیل رد شده است و جایل آنهارا بریده است و مصداق آنها را شکسته است و حقایق ایشان را آشکار کرده است و دانسته تزویرشان را بر چیده و استار اغراضشان در پرده شده است هر که طالب تحقیق این مطلب است آن نامه مقدس را مطالعه کند و السلام فقط در اینجا عذر کارگان آن بنیان شرک را بدم مینمایم که اعوجاج آنها معلوم شود بر خاص و عام حتی اعمی اصم و بعد از آن آن نامه لفظاً بلفظ نقل میشود و بعد از نقل تفسیرات چند نکاشته خواهد شد که هر کس از بابیه مقدار ذر و حیا داشته باشد خجالت بکشد بلکه هدایت یابد رکن اول مقصد اصلی از آن نامه سیاه نوشته است هو الله تعالی شانه خدمت علمای اعلام و عرفای عظام هرگاه عرض شود نشی ظاهراً و اولاً اطهاراً و امر و اعلاء انداء بشانی فرمود که گوشزد اهل شرق و غرب گردیده و نسبت بجد داده فرمود آن هو الا و حی یوحی علمی شدید القوی گفت الله شهید بینی بدینکم و باب الفت بوجه ملل کشود و بنفوذ کلماتش عالم را غلبه کرد و شریعت اول نسخ نموده و شریعت جدید تشریع فرمود بقانون عقول قادیستة مقصود جمیع انبیاء ظاهر شده است ندایش مرتفع و کلماتش نافذ و حریفش غالب و تصرفش در نفوس و آفاق مشهود عرض میشود این ادعای ما را ماد و قسمت میکنیم کی آنکه ادعای نبوت و رسالت کرده اند که بما و حی نازل شده است قسم دوم شریعت تازه گذاشته موافق عقل و حکمت قسم اول گفته است نشی ظاهراً مقصود ادعای پیغمبری کردن این دروغ محض است ادعای خدائی کردند و بصیرح اللسان گفته اند انقلنا الله در بیانات خودشان از این قبیل اننی فانا الله لا اله الا انا القام القدم اننی فانا الله لا اله الا انا القادم القدام اننی فانا الله لا اله الا انا القادم القدام اننی فانا الله لا اله الا انا القادم القدام اننی

یک پنجاه و پنج ساله فارسی
 بود از میرزا حسن
 که در اردو بافته است
 مشک سوره سوره
 منقوشه ای که از
 ای سوره سوره
 و گشت این
 و سال مشک
 و نزد من موجود است
 و تمام آن منساج
 و راج شده است
 و فرزند که این روزها از
 که بلا آماه با آقا جواد
 آدم امام شریک
 نیز میباشند و در
 سیم ماه و نیم نقد
 در کاظمین باب و ملاقات
 کرده که در آن مجلس
 حاجی



ورقه برای دعوی ایشان شاهد آورده جمله مردود و باطل است و بعلم ذلك
 كل من له قلب سليم فسمي في این رکن ویران گفته تجدید شریعتی بقانون عقول
 مستقیم نمودن است این یکی از آن قوانین شرع ایشان است قوله لكل من
 وزانته دیتة مسلمة الى بيت العدل وهي تسعة مثاقيل من ذهب وان عاد
 مرة اخرى عودوا بضعف الجزاء هذا ما حکم به مالک الاسماء في الاول وفي
 الاخرى قدر لها عذاب مهين وقوله انا احللتنا لكم اصغاء الاصوات و
 النغمات اياكم ان يخرجكم الاصغاء عن شأن الاداب و باقی احکام مشر از کتاب
 منهاج الطالبین نجوان و از عقلاء اهل ادیان سوال کن بگو در این شهر یک صاحب
 ثروتی است هر روز یکی از دخترهای مردم را برده زنا میکند و نه متقال طلا میدهد و
 در بیت العدل میرزا حسینعلی قیانون شرع میرزا حسینعلی بهاء ما چکار کنیم هر جوابی که بتو
 گوید آنرا در جریده اعلان کن که بما هم برسد تا به بینیم چه گفته است رکن دوم هم
 خراب شد هر که در زیرش بود هلاک شد رکن سیم گفته است نوشته است بسیار و
 مجلدات کثیر سخنان عربی و فارسی آیات گفته و عالم را تحدی نموده فاقه ابسود
 من مثله عجر من علی الارض از کلمات آنها چند سطر نوشته میشود هر که فصول
 مفصل میخواهد منهاج الطالبین را بخواند قوله وهو الله قد اراد من مستسر
 السر علی السر السطر علی نقطة الباب فاویداً ایزه اخرى وان الله قد انزل
 بقدرته من عنده والناس لا یقدرون بحرفة علی المثل دون المثل تشبهاً
 وازسوده دیگر وان الله قد جعل بفضلہ علی الحق بالحق حول الباب بابا
 وانا قد قد رفا ذراعیه مبسوطین فی العلم من لدی الذکر لو اطلع علی
 الناس ما یدرکون من الحق امر الا مزاراً از این واضحتر از بیان شئون
 الخمسة ان اشهد انه لا اله الا هو وکل له عابدون انا قد جعلناک جللاً
 جلیلاً للبرائین وانا قد جعلناک جملاً لجمیل وانا قد جعلناک

ما جی می باشد
 و خود را با حقیقت
 کتاب مشکک
 میرزا حسینعلی
 که در جریده
 اعلان کن
 که بما هم
 برسد تا به
 بینیم چه
 گفته است
 رکن دوم
 هم خراب
 شد هر که
 در زیرش
 بود هلاک
 شد رکن
 سیم گفته
 است نوشته
 است بسیار
 و مجلدات
 کثیر سخنان
 عربی و فارسی
 آیات گفته
 و عالم را
 تحدی نموده
 فاقه ابسود
 من مثله عجر
 من علی الارض
 از کلمات
 آنها چند
 سطر نوشته
 میشود هر
 که فصول
 مفصل میخواهد
 منهاج الطالبین
 را بخواند
 قوله وهو
 الله قد اراد
 من مستسر
 السر علی السر
 السطر علی
 نقطة الباب
 فاویداً ایزه
 اخرى وان
 الله قد انزل
 بقدرته من
 عنده والناس
 لا یقدرون
 بحرفة علی
 المثل دون
 المثل تشبهاً
 وازسوده
 دیگر وان
 الله قد جعل
 بفضلہ علی
 الحق بالحق
 حول الباب
 بابا وانا
 قد قد رفا
 ذراعیه
 مبسوطین
 فی العلم
 من لدی
 الذکر لو
 اطلع علی
 الناس ما
 یدرکون
 من الحق
 امر الا
 مزاراً از
 این واضحتر
 از بیان
 شئون
 الخمسة
 ان اشهد
 انه لا
 اله الا
 هو وکل
 له عابدون
 انا قد
 جعلناک
 جللاً
 جلیلاً
 للبرائین
 وانا قد
 جعلناک
 جملاً
 لجمیل
 وانا قد
 جعلناک

حاجی میرزا عبدالحق
 در راه کربلا و کربلا
 ایشان بودند
 بسیار خوبی میکرد
 که از ایشان شرفست
 مستفیض شدیم
 بلج و دمان خوبی
 میباشند بعد
 خلی خوب است
 انتم معنی بود
 لو تقول علیکنا بعض
 الاقامه و
 منده الیهن ایضا
 هست
 شرفست
 این طریقت
 من شرفست
 در راه

فرمود و احکام و اوامرش را بنص ای شیئی اکبر شهادة قل الله شهيد بلى و بينكم
نسبت بخداى متعال اود و بمداول و وانفقت ما فى الارض جميعاً ما الفنت
بين قلوبهم ولكن الله الف بينهم باب الفت بوجه مل كسوده و بمصدق له
دعوة الحق و الذين يدعون من دونى لا يستجيبون لهم بشى الا كباسط كفيه
الى الماء ليلغ فيه و ما هو بيا الغر حيان جذب قلوب از جميع طراف فرمود كه
از جان مال در سبيلش كنشند و بنفوذ كلى مطاع را و ترك ملت مالوف و عادت
سالفه گرفتند و كلمه طيبه اش را چون شجره طيبه اصلها ثابت و فرعها فى السماء
در قلوب ثابت و يثبت الله الذين امنوا بالقول الثابت مبشوت فرمود و غلبه
قدرتش را بمنزله كرميه ان الله غالب على امره و لكن اكثر الناس لا يعلمون
اعلام كرد و بكملة قاهره انا كنا نستنسخ ما كنتم تعملون تجدي شريعتي باقانون
عقول مستقيم از نكاح و طلاق و بيع و شرى نماز و روزه و معاد و معاش از كلى و
جزئى از آداب ظاهره و اخلاق باطنه فرمود و باي جامع هو الذى بعث فى
الاميين رسولا منهم يثبوا عليهم اياته و يزيكهم و يعلمهم الكتاب و الحكمة
تربيت تمدن ظاهرى تربيت تدن باطنى را برقرار داشت و سعى منكرين و اطفاء
معرضين بمصدوقه پديدان ان يطفئوا نور الله بافواههم بر نورش افزود
و در ازاى زحمات لائىايات بحكم اتبعوا من لا يسئلكم اجرا از احدى اجرو
مزدى نخواست خلاصه امرش بكملة پديدان الله ان يحق الحق بكلماته ثابت و
بشاره فاقوا بسورة من مثله عجز من على الارض ظاهر و بنص فله الحجة
البالغة حجت كامل و برهان بالغ شد در اين صورت آيا قول معترضين حجب
ظاهر كتابش ان الله عهد الينا ان لا نؤمن لرسول حتى ياتنا بقرآن
فأكلم النار و يأتوها الفم ظنوا كما ظننهم ان لا يبعث الله احدا و يا اوعاى
اونشاء لقائنا مثل هذا ان هذا الا اساطير الاولين و يا انكار لن نؤمن

مرد من جن
 کرده اند و باند
 بنم بر والد من
 من بابی
 انبار افش من
 و لعن یکم
 من پیپی
 قفس من
 روضه خان
 رقص یک
 اصول یک
 بر مسلم
 سوال میشود
 و چه چیز
 گفت که
 تصدیق
 پایشان
 میخداست
 یکی از رضا

لك حتى تفجر من الارض ينبوعا ويا استهزاء انؤمن لك كما من السفهاء ويا
استعجاب لولا انزل عليه آية من ربه ويا كذب ان هذا الا افك افتريه
واعانه عليه قوم اخرون مفيد وسموع است يانه ويا محنين آيا سزاوار است
که بر برهان اعظم ميزان العلم حجاب الا کبر ايراد کند که در حکایت موسی ان
هذان لساحران ان نصب نداده بقاعده علم نحو و در حکایت زینب خاتون
باید خاطرات باشد و در حکایت خضر جدار ابریدان ینقض جدار ارا و ندارد
و بر سبب صد مقام آن اعتراض کنند از کلمات امر القیس سرقت شمرند و مخالف
معارض هم گیرند چون لا اعلم الغیب گوید جا بلش فرض کنند چون ساخبر که غدا
فرماید عاجز تر مینند و چون قل الروح من امر رجب بیان کند کلامش مفید نیاید
چون انا کنا نستنسخ فرماید احکام تورات را ابدی انجیل را سرمدی اند چون یاقی
من بعدی اسم احد شوند در انجیل غیر مذکور گویند و چون لکل اجل کتاب استماع
کنند مخالف تورات و انجیل فهمند چون بحواله ما ایشاء و یثبت بیلند خلاف نص
کتاب خود را احاطه کنند باری شخصی را که بعضی مجنونش خوانند و برخی ساحر و کاهن کذب
گویند و وقتی شاعر تکلیف معاصرین ایام او چیست یا مانند مؤمنین انا ظننا ان
لن نقول الا سن والجن علی الله کذبا ذکر نمایند و یا چون منکرین انا نادک الهنا
لشاعر مجنون و همچنین معترف لکل اجل کتاب شوند یا تورات و انجیل را ابدی کتاب
بحواله ما ایشاء و یثبت و عنده ام الكتاب را معتقد گردند یا ان الله
عهد الینا را متمسک شوند اعلو ان الله یحیی الارض بعد موتها را
مقرر باشند یا بد الله را مغایر باب هدایت را مسدود گیرند قائل کتب الله
لا غلبن انا و رسلی گردند و یا ناظر بخلو بیت و مقهوریت منظر الهی شده
عذر ایمان میخواهند البتة علماء و عرفاء جمیعاً خواهند فرمود که بمصدق الذین
یحاجون فی الله بعد ما استجیب لهم جنتهم را احضار عند فهم بعد احوال

منجربان عالم
در صبح غریبه
باشند رفته
سوی پیشانی
کنند بر پیشانی
شست و شوی
واجب میشود
اعتقاد کردن
باینجه چنانچه
معتقد نیستند
باینجه چنانچه
بعضی خندند
بعضی رفته
بحال انقلاب
که بین کیهان
خدا نیست چنان
بسیار است

صی
ویدم از هیچ
نیجو اعم و نمیند
سوال جواب
سوال من
و مقصود سوال
از او این بود که بابیه
از روی استغناء
این خبر را در میان
بسیار عقول
سخن آنها را با وج
وجوابها را در میان
البرهان در میان
داوه ای که تقنین
است کرده می بینان
این است که حاجت
از بندگان احتیاج
فرار کنند خواه
از علمای بابیه
که بهر چه میگویند
در نظم کوشش
و کثر الحاصل
کوشش

انهار مبداء و حوارین در چهار کتب از ایشان اطلاع میدهم و یوحنا از وقتایش
تصیری موزخا اعلان و حضرت ختمی مرتبت امت را بقایش مبشر است
و منذر و حضرت امیر المومنین علی بر مراحم عظمش باطن است و ذاکر و امام محمد با
عایه السلام از احم اعظم و تارخیش اودمی است و علم و لوح فاطمه از اولیاء
زمانش حاکی است و همین حضرت صادق از نام و کت بش مظهر است و
مخبر مولود مصنوعی تصریح با اسم مبارکش میکند و شیخ محی الدین علامیش مطابق واقع
میگوید و زنده و ارشاد از خود در بزرگش مدیر آید و فرشتد نصیر باین تجلی اعظمش شرح
میدهد و شیخ احمد الحسائی رسید کاظم رشتی و حضرت علی تبشیر ظهورش مفیر
و آفاق و انفس بجاء الحق و ذوق الباطل باطن و آثار و اخبار بجا با جیبوا
داعی الله و امنوا بر بکم گوید و اگر است نمیتوان انکار کرد الا انکم بحر اس
ما که بت اید هم بگوئیم صدق الله العلی العظیم ختم الله علی قلوبهم و
علی ابصارهم غشاوة و هم عذاب عظیم در آخر قول خالصا لوجه الله کلمه طهار
میرود که وجود مقدس که حق جل جلاله محض لطف بر تربیت امام و اتحاد عالم و تعلیم
اشراق طیب و تفهیم آداب حسن و رفع فساد و تعمیر بلاد و رفع بدعت و تاسیس
نات چنان قیام دهد که در ترقی عالم انسانی و اصلاح مفاسد نفسانی خود و اولیای
خود و اعدای خود و بکار مبارک عاشر و مع الادیان بالروح و الروحانی اتحاد
امم دهد و بآیه عالیہ لیس الفخر لمن یحب الوطن بل من یحب العالم جهان را
کین و وطن سازد و بحکم حکم کتب علی کل اب تربیه اینه و بندن بالعلم و الخط
و در تفاخر و جمالت را از عالم براندازد و بجهت و اگر بیدان تقنا و افی رضاه خیر
من ان تعقلوا قلل و فساد از زمین بپا و گویند و بجهت و قه بلیا لیس الفخر لمن
انفسکم بل حب ابناء جفتمکم آیین خود پرستی و خود بینی را معدوم سازد و
بمنفوخ جامه دین و فساد با کلیل الامانة و الوفاء و قلوبکم برداء النقا

بیت ختمی مرتبت
علی محمد با
در آوردن کتب
این کتب و غیره
از آثار و قطعه
الکتاب فی شئون
الانفس من کتاب
الله فی جلاله
الفاء بکتاب
و در دست
منه خداوند
الله که این است
ایات و آیه
استحقاق و شرف
الایضه و بجهت
و در دست
در این کتب

والسننکم بالصدق الخالص و هیئا کلکم بطراز الاداب لو انتم من المبصرین
علم و امانت و دیانت و صدق و تقوی را برافرازد و به تنزیل فیل طوبی من
اصبح قائماً علی خدمت الاعم ہستی عالم را روح جدید بخشد و بامر مبرم کون را
مطالع الجود لمن نزلین بالوجود اولیا، خود را برای ترقی عالم انسانی با اتفاق
روح قیام دهد و بکل مبارکہ انفقوا اذا وجدتم و اصبروا اذا فقدتم ان
بعد کل شدہ رخاء و مع کل کدر خرب خود را تربیت فرماید و بمصباح
اجعلوا اشراقکم من عیشکم و غلام احسن من امسکم شبستان قلوب
برافروزد و بمنزولہ کافیہ لا تفرقوا نفود اعمارکم الثقیہ فی المشبہات
النفسیہ ولا تقصر الامور علی منافسکم الشخصیہ در ہیاکل پر مردہ جان
تازہ دم و در صلح اکبر ملوک و اتحاد السرب و خطوط و صلح امت با جمیع مذاہب
اطاعت رعیت از سلاطین منتہای جہد مبذول آرند کہ این فانی دانی از بحر قطر
و از شمس ذرہ نتواند ذکر نمود از عرفاء و حکماء و اولی النہی استعدای نمایند کہ اگر
اورا اعانت نمی نمایند امانت نکند و اگر عالم انسانیت را مدد نمیدہند در صدد
نباشند والسلام علی من اتبع الهدی العبد الفانی نعیم حرہ فی یوم سفر
۱۳۱۶ سہر تنبہات الاول صاحب قرآن مجید شاہ آورد دست مثل
معویہ و یزید کہ از قرآن مجید و احادیث شواہد آوردہ اند در حقیقت خودشان بطلان
علی علیہ السلام و ضلالت حسین علیہ السلام و مثل دزد در حقیقت خود و بطلان قاضی
پدر یزید بعد از آنچہ خطبہا خواندہ و احتیاجا جو نوشتہ بعلی علیہ السلام و عالم را
بتشویش انداختہ و یکی از مکاتیبش مینویسد بعد از تهدید و تصریح کہ تسلیم من شود
از عناد و لجاج دست بکش و از روی بغاوت و شقاوت و حسادت با من
مجنک تا کوید فان ابیت الاساوک سہل اللجاج والاحرار علی الفی و
الضلال تعلم ان هذا الایہ انما نزلت فیک فی اهل العراق معک حزب اللہ

کرمہ با حال
خبر
نہایت
استغنی
بازداد
نہایت
فصل
انما انا الله
الا انا الله
الشیاطین
فصل
فصل
قل انا قد صلیت
بہا فابعد الی
الآخر و بعد
فی فصل
مجدد
است
ما خلقتم الا للقاء
تکم فلتفقدون
القلوب من قبل
فان هذا الکتاب
ایات خدا و ان
ایات

روزاراجیف نعیم بابے

مثلاً قرینه کانت امنه مطمئنه یا نهار ز قهار غذا من کل مکان فکرت
بافهم الله فاذا قتها الله لباس الجمع والخوف بما كانوا يصنعون ملاحظه کن بعد
از شهادت علی علیه السلام و غلبه پدر یزید و پریشان شدن شیعیان هر کس که در
قلبش شک و یازنی بود گفت پدر یزید این آیه را بخوان علی و اتباعش صدق نوشته است
و وقتی که سر مبارک حضرت حسین علیه السلام در میان طشت زر جلوی یزید گذاشتند
گفت حسین هر وقت می‌گفت پدر من به از پدر یزید و خودم به از یزیدم اما پدرش
با پدرم از در لجاج و احتجاج بیرون شد خدا در میان ایشان حکومت کرد پدر مرا
برگزید اما خودش را که بهتر از من میدانست گویا این آیه را مطالعه نفرموده است
قل اللهم مالك الملك تؤتي الملك من تشاء وتزعج الملك ممن تشاء وتجزئ
من تشاء وتذل من تشاء بيدك الخير انك على كل شئ قدير هر که در آن
مجلس بود و در قلبش مرضی بود گفت است صدق یزید لکن خدا و رسولش و صحابین
از عبادش میدانند که خداوند ملک را یزید نداده است گرامتاً و نه حسین علیه
السلام با اهل بیتش و جوانش کشته شده و عیالش پریشان و در بدر اهانته
و عقوبتاً و این خدا و رسولش بلکه مؤمنین اهل بصیرت بلکه امروز جمیع خلایق
یقین دانند که پدر یزید خاطی بوده است و قائد فیه باغی بوده است و علی
حق و در منهج تویم و هادی العباد و السلام علی من اتبع الهدی شمه از قصه دزد و
قاضی را بشنوای برادران مابنی آدم جمله برادر هستیم یکدیگر را باید موعظه و نصیحت
نمائیم حال چند کلمه از سؤال و جواب دزد و قاضی عرض میکنم اگر از برادران بپرسید
بند خواهم گرفت و اگر از ما نیستید پس مکلف نیستید دزدی جلوقاضی را گرفته
گفت برهنه شو هر چه داری بمن بده قاضی گفت تو کیستی دزد گفت آفا سارق
قاضی گفت از خدا نمیترسی دزد گفت اگر از خدا نمیترسیدم اول ترا می‌کشتم بعد
مالت را می‌بردم قاضی گفت تو حیا نمیکنی پیغمبر گفته است الحیاء من الایمان

[illegible]

دزد گفت پیغمبر گفته است الحیاء مانع الرزق قاضی گفنت استغفر الله واقرب
 الیه چه کنی که دزدی را بدست این دزد گرفتار شد بام دزد گفنت لا حول ولا قوه
 الا بالله چه تقصیر کرده ام که این روده دراز بگیرم افتاد باست قاضی گفت چرا
 دزدی میکنی خدا فرموده است رزقکم فی السماء وما توعدون دزد گفت خدا
 فرموده نحن قتلنا بینهم مغلیشهم عاصی گفنت رمن عفو فرمایید خطا کردم
 بی وقت از خانه بیرون آمدم دزد گفنت مگر از پنجم خبر نداری قاضی گفت پیغمبر
 فرموده است هر که اعتقاد بمنجم کند بخدا کافر شده است دزد گفت خدا گفته
 است وبالینهم یهتدون قاضی گفت برو خانه خود قرار گیر روزی تو میرسد
 مردم را آزار مکن دزد گفت من امشب از قرآن نقل کرده بودم بدزدی این آیه
 آمد لیس لانا انسان الاما سمعی حدیثی دیدم در مشارق الانوار پیغمبر گفته است
 شارقون تضادمون بغرم دزدی از خانه بیرون آمدم قاضی گفت مرا آزار
 مکن پیغمبر فرموده العلماء ورثة الانبیاء دزد گفنت من هم از پیغمبر ارشاد دارم
 پیغمبر فرموده است اهل قرآن اهل الله است من هفت قرائت را دارم بوم
 چرا همه احادیث و آیات از قرآن بموقع خود شایسته آورده است که ثروت و
 دارائی قاضی ابیرد فلیشهد الثقلان که آیات و شواهد آوردن با بسیار
 آن دزد میماند که ثروت ایمان و توحید عباد را سلب کنند چنانچه با کمال آداب
 و علم و آیات و اخبار مناظره و احتجاج دزدی بجای و باطل میباشد و بحکم خدا
 و جمیع انبیاء دزدی حلال نمیشود و ابدا و هیچان سقسطات با بسیار آیات از
 قرآن مجید شواهد آوردن ایشان بجای و باطل است والله وکیل علی ما قول
 و اما آنچه از انجیل و توره و صحف از زبان انبیاء و اوصیاء و صالحین باطل الحین
 شواهد آورده است جمله بغیر محل و بجای است که دخیلی علی محمد باستان کو
 ندارد و نه بمیرزا حسینعلی مدعی ربوبیت مثل این ادعا و شواهد آوردن با بسیار

عصی
 قاضی
 خود را
 بکسی
 گفت
 کردن
 رفتن
 شما
 از
 است
 بیک
 گفت
 داشت
 حاج
 من
 قاضی
 بکسی
 خدای
 بکسی
 تازی
 این

[illegible]

[illegible]

پس انقدر با بیایات از قرآن بغیر محل آورند و محاورات و نوشتجات برای
کول دن عوام است و الا برای اهل بصائر خصوصاً اهل لسان عربی مبین گفته های
اینها مسخره است چونکه ادعای برهان لازم دارد گویند برهان دعوی تو چیست در
جواب هیچ ندارند مگر آنکه گویند روزی چند هزار بیت کلمات و الفاظ بجم میافت
مثل اینکه در منهاج هزارها از آن فرشته است مطالعه کنید هر که آنرا برهان میدان
پرو آن شود و السلام تنبیهات صغیره و نعیم گفته است در نامه اش که جمله انبیاء
خبر داده اند عرض میشود خبر دادن انبیاء دو نوع است یکی گفته اند بعد از ما پیغمبری خواهد
آمد معصوم و موحّد صاحب معجزات و برایین مردم را دعوت کند بسوی خالق
سموات و ارضین دوّم گفته اند مدعیان کذاب خواهند آمد با انواع حیل و بیانات
سحر نما مردم را دعوت کنند بشرک و کفر که آنها ضروران و جالانند کارها خواهند کرد
که عوام را گمراه کنند بلکه خواص را هم ایضاً چنانچه در اناجیل مذکور است اما معصوم
نبوده اند محقق است عن الطّرفین و معجزات و درند که خارق العاده باشد مقرون
بالتّحدی بلکه سخنان بسیار هذیان گفته اند در منهاج بخوانید که به بیند آن معجزه نیست
بلکه لغو است شقّ دوّم ادعای خدائی کرده اند و مردم را در شرک و کفر انداخته اند
بلکه بعضی خواص را هم ایضاً بشبه انداخته اند بر اهل بصائر یقین شده است مصداق
قول انبیاء که آنها دجالان مضلّ و کذابان ضرورند اگر خواهی صدق و کذب متوجّه
بر تو معلوم شود مختار رضای خالق زمین و آسمان کتاب منهاج الطالبین را
مطالعه کن حتّی یقین یکنی یشد من الغی دوّم گفته است عرفاء و شرفاء و
صوفیان صافی جمله خبر داده اند آنها غالبشان هفتصد هشتصد سال است
از رکاه شریعت مقدّسه رانده شده اند جمله وحدت الوجودیند که اول پیرایشان
محی الدّین عربی است گوید سبحان الذی اظهر الاشیاء و هو عینها جمیع ذرات
موجودات را شئی گویند موش و کره و سگ و انسان قاذورات و عذرات در جوف

صاحب این کتاب
بهم نشین
تصنیف
با خلاقان
و شایسته
این سال
جناب فخر
مآثر
که گفته اند
کتاب این
که به بیند
تعبیرات
آن کتاب
فوتی
بجای
جواب
مبلمان
کرد
بر مقتضای
قواعد

انسان و سکت عین محی الدین است به از آن است که بگوئیم عین خداست و باقی
عرفاء و صوفیان کاسه لیس او نیز میرزا حسینعلی در مسلک آنها و علی محمد پروا ایشان
بقول خود و فی بیان ذات الله علی محمد چنانکه در مقدمه نگارش یافت سیم گفته است
اگر کسی بیاید چنین و چنان ادعا کند بعضی مردم بگویند دیوانه است و بعضی شاعر
تکلیف معاصرین چیست عرض میشود اگر طالب هدایتی و سؤال میکنی فصول
ثلاثة در اول منهاج الطالبین بخوان تا پیغمبر صادق از کاذب بشناسی و معجز از
سحر و توحید از شرک تمیز دهی چهارم نوشته مردم جمع شدند بعلی محمد از مال
و جان گذشته برای محض حق بودن او این دلیل او هنر من بیت العنکبوت است
پیر شما با ظامی روی گوید متاع کفر و دین بی مشتری نیست جمع شدن مردم به
یک چیز چند قسم است یکی از روی طمع یکی از روی ترس و یکی از روی شبهه یکی
از روی نافرمانی محض هر چیزی یک تحقیقی دارد مرد بصیر نظرش بحقایق اشیاء است
نه بجمع و تفرق ناس حضرت امیر المؤمنین در یکی از خطبش میفرماید در حق اهل شام
و عراق عجب من تفرقکم عن حقکم و اجتماعهم علی باطلهم حضرت امیر
اهل لشکر خود را با آن بان و بیان هر چه میخواست جمع کند و یک جته سازد در
تصرت دین و جهاد و حفظ توحید و شریعت مقدسه اسلام تکامل میورزیدند
تا که بتنگ آمده در یک خطبه میفرماید چه مردمانی میباشید در تابستان بشما
میگویم جهاد کنید میگوید کرم است در زمستان جهاد خواهیم کرد در زمستان
میگویم جهاد کنید میگوید سرد است اما خواجه در غی خودشان ثابت و درال
و جهاد مسلمین دل قوی از روی کوری و بدبختی با کمال شوق جان میبخشدند
روز نهران یک مسلم شجاع یک خارجی اباسنمان بهوا بلند کرد خارجی در
جین جان دادن این آیه را تلاوت میکرد عجلت الیل ربی لترضی
و حال آنکه جمیع انبیاء و اوصیاء و اولیا میدهند که خدا از ایشان راضی نیست

چهارم در بیان
نوعی از کتب
حضرت از این
میدانند که
بسیار است
چهارم در بیان
نوعی از کتب
حضرت از این
میدانند که
بسیار است
چهارم در بیان
نوعی از کتب
حضرت از این
میدانند که
بسیار است

بلکه بر آن قوم ساخت و دعای ایشان را نتیجه بر عکس است و کذا لک آیات
خواندن بابها بعکس است والله وکیل علی ما نقول خبسم نوشته است
که امر کرده است بصلح و الفت با جمیع ملل و جنک و جدال و نفاق را برداشته است
لعنت خدا بر دروغگو باد صد فرمان علی محمد باب در کتاب احسن القصص تفصیل
سوره یوسف بجهاد و قتال جمیع خلق موجود است حتی جزیره و فدیہ را منسوخ داشته
است این فرامین مضل و مغوی و مغرر را در منهاج بخوان اگر آن قانع نشدی اصل
کتاب موجود است بطلب مطالعه کن تا سید روی شود هر که دروغش باشد
ششم اگر یافت و محبت امر کرده است با جمیع ملل پس اینقدر کتابها و
نوشتجات بابها و مرده ایشان جمله بکفر و شتم و ذم اسلام چیست و یا
مقصود مغرور شما با هر کسی که بابی شده باشد میگوید با هم بالوف شده اند ای مرد
کنا همکار مکر و زور را بر زبان با هم الفت ندارند هر قوم و ملت هم کیش خود را دوست
دارند خواه شرقی باشد یا غربی سفید باشد یا سیاه فطرت و وجدان هر انسانی
باین شاهد است از خدا شرم کنید و بپاره عوام را از راه بیراه کنید اگر غیر از
این عالم بعالم دیگر معتقد نیستید اقلادراین دنیا شرف انسانیت را حفظ کنید
چنانچه حضرت حسین علیه السلام این زیاد خطاب میکند ان لم یکن لکم دین فنکو فوا
احرارانی دنیا که شما هم اقلاد از فرنگ و نصاری حیا کنید اینقدر چاپ و
لاف کزاف مزیند آخر این چه انسانیت است پارچه مخصوص معین را در پیش
روی چشم داران بگوران ضعیفانی علم میفروشید و ثروت ایشان را بیغما میبرید
و هر کس بر زنگت که بخوابد آن پارچه سیاه پوشیده را کاد میگوید سفید است
گاهی سیاه گاهی حرر گاه اطلس گاهی دیبای رومی گاهی شال کشمیری عقاید
اقوال این قوم مثل این مثل است منهاج الطالبین را مطالعه کن تا
که از عجایب اقوال ایشان و تناقض و تضاد عقاید ایشان در حیرت و تعجب

پریشان شوی و الله هو المهدی الی الرشاد هفتم در نامه نعیم گفته نفس ظاهر
 شده و نذا کرده و گوش زد جمله اهل عالم شده است کلامی است لغو و عبث
 جمله مردم شنیده اند خبر دجال شیطان و عیال از امر خدا پرست از پی آنها نرو
 و اقبح از همه کسانی میباشد که آنها را ندیده و نشناخته مرید و عیب آنها شده اند
 عاقبت ایشان مثل قومی خواهد شد که وصف فرموده است خداوند تبارک و
 تعالی و الذین کفروا اعمالهم کسراب بقیعنه یحسبه الظان ماء حتی اذا
 جائه لم یجد شیئا ایذا و کظلمات فی بحر لثی یغشیه موج من فوقه موج
 من فوقه سحاب ظلمات بعضها فوق بعض اذا اخرج یداه لم یمسک بریهما
 و من لم یجعل الله له نورا فماله من نور و خداوند تبارک و تعالی نمی فرموده
 است مؤمنان را از اتباع امام مصلی قوله تعالی یا ایها الذین امنوا
 لا تتبعوا خطوات الشیطان و من یتبع خطوات الشیطان فانه یأمر
 بالفحشاء و المنکر اشد الفحشاء و المنکر و اقبحها کفر و شرک و الحاد
 و جحود است و اعوذ بالله من مضللات الفتن هشتم صاحب نامه
 گفته است کلمات و نوشتجات باب بهاء در عالم مشهور و منشور است
 بین موافق و مخالف دروغ بیشترهاست قراطیس و زخارف علی محمد باب
 و اتباعش پنهان از خلق در میان خودشان رسالت رسول میکنند مثل شیخین
 یوحنا و بعضی بعضی زخرف القول غرور و آن قراطیس لا طائل را مثل
 کفر و شرک خفی و بغص و حسد در قلب مخادع پنهان داشته اند مثل بهوش
 داروی متمرسم نتواند نشان کس و نه بدماغ احمق و من بگرد خواب
 باشد یا در جهل مرده که از خواب بیدار نشوند مگر در روز حشر و ربک بالمرضا
 یوم لا ینفع مال ولا بنون الا من اتی الله بقلب سلیم نهم صاحب نامه
 و جمله بابیه گویند باب حل جمیع مسائل کرده است و محیط جمیع علوم بود

نهی خمر سیت و بی شرمی بنده مقدار شصت مجلد از کتب و رسائل و الواح ایشانرا
 دیده ام هیچ مجلسی حل مسئل آنها را ندیده ام که انسان میزان عقل تمیز دهد و این سخن
 و نادانی او را در مجلس و بیعت با علماء تبریز دیدم و در منهاج ذکر شده بخوان شاید خجل
 شود اگر از احرار باشد و لله المستعان و هم اگر از قرآن مجید انتقاد کرده و است
 متاسفانه برادران خود نصاری مثل صاحب میزان الحق و طریق الحیوة و مزیل شاهی
 چنانچه میرزا ابوالفضل صر فادقانی در در خود و فرزند خود از اهل توحید منعقد شده
 با اهل تلبیس پیوسته است و ایاطیل او در منهاج داده شده است با ملج
 البیان و اوضح البرهان فراجع ان کنت طالب الارشاد و نعیم صاحب نامه سیاه
 ایضا دوسه کلمه از قرآن مجید ذکر کرده است از روی بی علمی و بی دینی و بی شرمی از
 روی تر ویران زبان نصاری که چنین گفته اند ان هذان لسا حران و اوادان
 ینقض جدارا و انا کنا خاطئین آن نامه نعیم را برای جناب مستطاب من
 اوتی الحکمة و فصل الخطاب شیخ شاکر بغدادی خوانده ام فارسیها بیشتر از عربی با آیا
 متصل تلاوت کردم و جناب شیخ چون از احوال ایشان با خبر است و از لغویات
 آنها شنیده و در کتب و رسائل ایشان دیده است تعجب میکرد از بی شرمی و بی تقصیر
 ضال مضل و تأسف میخورد برای عوام خلق خصوصاً ضعیفای اهل ایران میگفت
 ای بد بخت در هر سطر یک آیه بیجا و بی محل و بی ربط بغیر وجه ما نزل درج کرده
 عوام بیچاره ناشی از زبان عرب و بوجود ادله و اصطلاحات علماء و خطباء
 و حکماء کی نجات یابند از این حبایل شیطانی الا من عصم الله و قال له
 جزاک الله خیراً لقد جاءهدت جهاداً فی سبیل الله و نصرت ملة
 رسول الله فی کتابک منهاج الطالبین ارشاد اللعباد و تنبیهاً للمفسدین
 و انت فی هذا الجهد افرید لم یسبقک احد غیرک لان یمدک الله بک رجلاً
 خیرک من کنوز الذهب و الفضة لان الانسان الموحّد جلیل القدر عند الله

لم يعادله فضة وذهب لذا قال تبارك وتعالى من قتل مؤمناً متعمداً
فكأنما قتل الناس جميعاً فانظر لعظمة هذا الكلام المجيد في صفة المؤمن
الموحد جعل قاتل مؤمن كمن قتل جميع الناس ظمناً وعدواناً ومن اتقى
المؤمن في الشره وادخله في الكفر كمن قتل وكذا لك من هذا اننا
الى توحيد الله والاخلاص في الدين كأنما احياد وله الجنة والرضوان
وحسن الثواب فقلت لهذه الكلمات التي انتقدتها هذا المضل
من القرآن العظيم ارجو ان تبين وجوه معانيها حتى يتبين للعوا
الرشد من النقي قال سلمة الله كل هذا مذكور ومبسوط في تفاسير
العلماء ولا اظن ان صاحب هذه الورقة لا يشاهد هذا التفسير لكن
استحوذ عليهم الشيطان فأنسهم ذكر الله سبحانه الله بما كسبت يداهم
فقلت احب ان تكذب حتى نقله في الرسالة ليكون ارشاداً للاخوان
ورجاء للشيطان قال حفظه الله افعل ما تحب اخذ قلباً وكسبه في الساعة
حضوراً متى لا فاعل الرب اهل اللسان وعالم بوجود البلاء غرة الفضا
ولغة الشعراء واصطلاحات الخطباء وهذا ما كتبه كثر الله امثاله مخففاً
انقل بلقظه **بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ** قوله تعالى يوسف عرض
عن هذا واستغفر من ذنبك انك كنت من الخاطئين قد ينوهم ان
الخطاب مع الموث فيدبغى ان يقال انه كنت من الخاطئات وان السجع
دعاه الى التذكير وهو ينافي الفصاحة لان مراعات السجع متأخرة عن
مراعاة صحة الاستعمال في مقام الفصاحة ويندفع هذا التوهم بان الاستعمال
صحيح لو جهين احدهما قيل وهو ان المراد من القوم الخاطئين اي
الذين من خطأ بمعنى اذنب ويصعب هذا الوجه ان السوق يقتضي
ان هذا خطاب سيدها معها ويبعد ان يرى لقومها خطاؤا ذنباً وهم

اهل مله واحده والثاني انه من التغليب وجهه ان جعل الشخص من جمله
 المتصفين بوصف ابلغ من جعله متصفاً بذلك الوصف وحده سواء
 كان الوصف من اوصاف المدح وكان المقام مقام مدح كما في انك
 لمن المرسلين وفي وكانت من القانتين ام كان من اوصاف الذم كما في
 وكان من الكاذبين وانك كنت من الخاطئين اذ قد يكون فيهم من هو
 اعلى مرتبه في ذلك الوصف فتوهم انه هو لان في الادخال في الجنس
 الممدوح او المذموم من الاشعار بزيادة المدح والذم مالا يخفى حيث انه
 ملاحظه مرتين موصوفاً بذلك الوصف منفرداً او مجتمعاً مع افراد كما قيل
 في نعم الرجل زيد ولما في جعل اهل هذه الوصف جماعة وصنف معلوماً
 يشار اليه بال من زيادة المدح والذم مالا يخفى ايضاً وان اخيار الجمع المذكر
 على ما يختص المؤنث او ما يعيها من التنبيه على ان الوصف صدر عن كمال
 عقل وجودة فكر واصابته راي وقصد وعيد مالا يخفى لان كمال الذكور
 وشرهم ونقصان الأنثى وحنهم مالا يرقاب فيه احد قوله تعالى
 ان هذان لسا حوان اعترض من في قلبه زيغ ولا اطاع له باللسان بان
 هذا مخالف الاستعمال العرب حيث رفع اسم ان ولم ينصبه الجواب
 ان هذه الاية قرأت بالتشديد ونصب هذين وهو ظاهر لا يرد عليه
 شيء وقرأت بتخفيف ان ورفع هذان وهو ايضاً ظاهر لانه يحتمل ان
 تكون ان مخففة والامر فارقة ويحتمل ان تكون ثافية والامر بمعنى الاو
 الرفع حينئذ على الابتداء والاهمال في ان المخففة اعرف من الاعمال
 كما هو محرز مبسوط في كتب العرب وقرأت تشديدان وهذان بالان
 وهذه القراءة هي التي اعترض عليها واجيب عنها بانها لغت بني
 الحارث بن كعب هم يجعلون تنبيه الاسماء الاشارة بالالف في الاحوال

الثلاثة واجيب ايضا بان ان بمعنى نعم وان الالم دخلت على خبر المبتدأ
الوجود ما هو في صورة ان الناسخه والتقدير مبتدأ بين وبين مدخوله وقد
يسطو الكلام في في علم الخوف اجمع ان كنت طالب حق قوله تعالى يريد ان
يتقصر اعترض بعض من لا يهتدي الى مزاجات الحقائق والمجازات بان لا
يسئلزم الشعور والاختيار فكيف يستند الى من لا شعوره ولا اختيار الجواب
انها استنفادت المشارف تنبيهها انه لو لم يقم لتحقيق انقضاء اذا لا فضا
بعد الاراده تكون متحققه الوقوع بسرعه غالباً بخلافها بعد المشارف
في بادي الرأي هذا ولكن كما قال تبارك وتعالى انك لا تهدي من
احبيت ولكن الله يهدي من يشاء وقوله تعالى امن يمشي مكباً على وجهه
اهدي ام من يمشي سوياً على صراط مستقيم وقوله تعالى ذلك مبلغهم
من العلم ان ربك هو اعلم بمن ضل عن سبيله وهو اعلم بمن اهتدوا والسلام
على من اتبع الهدى مطلب پنجم ذکر اکاذیب ایل بیان که بحرايد و سياحان
فرنگ نسبت داده اند که اين عنوان در جريده فلان فرنگي ثبت بود که کشف احوال
بها نها کرده و بحتايق حقايق نامطلع بوده و از کتب سياحان صادق نقل نموده
سياحان الله ما چه گوئيم در جواب اين خيس و چون مردم را نگاه سازيم چاره نداريم
مگر عین آفرينه مطبوع در طهران بود و در اين دليل المنهاج ذکر کنيم که فرنگيهان بخوانند
و بعضی نسبت فطرتی ايرانها تعجب کنند بلکه هر که منهاج را بخواند از اين نامه در حيرت
ماند و بعد از نقل آن نامه تر و ميرک تمثيل آورم و سخن کوتاه کنم مقدمه اکاذيب ایل
بيان فنجعل لعنة الله على الكاذبين شيادان قلندران و راهزنان که جمله پروا
باب و بيانند در دين و عقايد خلق بنظر نمی آيد راهی باشد که نزود باشند و رنگی نمائند
که رنگت نکرده باشند گفته اند باب بخود باللله مثل قرآن بليغ بيان آورده و ملاحظه شد
که هذيان و لغو است گفتند جهاد کردند و عالم را سخر خواهد کرد مخدول و مغلوب شدند گفتند

عالم بجمیع علوم بود هشت مجلد از بیانات او دیدیم عاری از جمیع علوم و محروم از
 نور حکمت بود باقی سی چهل جلد بیانات او و قس علی فلک بعد گفتند که در حضور
 علماء و امراء مسائل مشککه را حل نموده در تمام نوشتهجات بیانیان که مجلدات
 کثیر از بیانات مطالعه کرده ام در هر جلدی نسخه که از آنها دیده ام هیچ محل حل مسئله
 او را ندیدیم و نه حکمت بیان آن بل عجز و جهل و خذلان آن در مجلس و لیعهد در سوال و
 جواب با علماء تبریز که مشهور عالم است آخر چند نفر از آن دنیا پرستان بعالم
 منتشر شده جبال شیطان ابدست گرفته بجهت صید عوام هر روز یک رنگ
 کاغذ و بیان لا طائل از اقلیمی باقلیم دیگر از بلدی ببلد دیگر میان آن خود غرضان را
 و رسول میکنند در شهر عکا، بهاء، جنین و چنان شده است در باد کوبه باد ظهور و زنده
 نوز امریکا بکعبه رسیده خانه خشک باد شده و اول ایران فوج فوج داخل بیان میشوند بغداد
 و ادانالاحق میزنند لعل الواح میخوانند میهند است یافته نصاری نورعلی را در مصر
 و بیروت یافته اند یهود و انبیاء بنی اسرائیل با و لم جبر جمله دروغ و لاف کراف نقالی
 و قصه سرائی تان خوری و بطالی مثل این رنگ تازه که احوالات بیانیان را فرکان
 جراید چنین نقل کرده اند و سیمیاخان اروپا حقایق ما را اینطور کشف نموده اند
 حیل کاران ای عجزه صفیان مکاره در که ام جبریده این مزخرفات ذکر شده تا ملاحظه
 شود اگر صاحب جبریده از تحقیقات خود نوشته است تا کتاب منهاج الطالبین را
 بدست او دیدیم که بخواند و از اشتباه خود شرمند کرد یا آنکه گوید یکی از فرزندان باب
 این مقاله را با جبریت بمن داده که در جبریده ثبت نمایم اینک این سند را در اداره
 موجود است و ای دزدان طریق سعادت این اخباریکه از سیمیاخان نقل کردید
 از کدام کتاب است که بان کتاب نظر کنیم و بصاحب کتاب بگوئیم که کتاب
 منهاج را مطالعه کن تا سید روی شود هر که دروغش باشد هر که دروغ و راست
 این مقاله را بخواند تحقیق کند کتاب منهاج الطالبین را ملاحظه نماید آنوقت بین

نقل مقاله از جراید فرانک

۷۹

نقل مقاله از جراید فرانک

اکاذیب بخند و یا باحوال این تیره بختان تعجب کند و السلام علی الموحدين
 اهل البصائر صورت نقل مقاله از جراید فرانک بر عزم اهل بیان این است
 عقاید مذہب جدید ملت بهائیه دوازده گروه جمعیت دارد در این شهر و
 اشکنون دوست نفر تابع تعلیمات میرزا علی محمد هستند باین جماعت در ایران
 بسیار ظلم نمودند عباس افندی بآن کفایت ستری باطنی گفتگوی صلح نمایند سبب
 بهائی بدون آنکه مجالس داشته انتشار مذہب نمایند و آشکارا صحبت کنند
 تقریباً در مدت شصت سال دوازده گروه جمعیت حاصل نموده اند که آنها را
 بهائی یا با اصطلاح عوام بابی میخوانند بابی و مروج این مذہب را منفی محسوس
 نموده و اموالشان را ضبط کرده اند در سال ۱۸۴۶ یعنی در همان سالیکه میلبرایت
 لباس سفید پوشیدند و منتظر ظهور مسیح گردیدند که با همان صعود نمایند در همان
 سال آن کسیکه خود را مبشر ملکوت مینامید ظاهر گردید این شخص جوانی بود از اهل
 شیراز اگر چه از اهل مدرسه نبود ولیکن بقدری با علم و عقل بود و فصاحت و
 بلاغت بود که علماء و فضلاء و زهاد بر او گردیدند و طالب اطمینان از ایشان
 نمودند از بسکه میرزا علی محمد انتشار انوار نمود و مسائل مشکل مبهم حل فرمود باین
 سبب او را بهاء نامیدند که معین نور باشد این کلمه رفته رفته تصفیر شد و محض
 سهولت تلفظ بکلمه باب مبتدل گردید و مؤمنین هم بابی خوانده شدند در ظرف
 چند سال مریدهای باب بقدری زیاد شدند و بقدری این مسئله اهمیت پیدا
 نمود که ملاهای ایران مضطرب و پریشان شدند و چون طایفه ملاها قوی و
 مقتدر هستند از دولت خواهش نمودند که تعلیم کردن و صحبت کردن را
 موقوف نماید چون این مطلب را قبول نمودند از اجبوس گردید و بالاخره شیخ
 کردند چند هزار نفر هم از اتباع تلف شدند و از قراریکه میگویند این اشخاص منتهای
 درجه ذلت و مشقت و عذاب و شهادت را در نهایت انسانیت و جرات

درو حانیت تحمل نمودند جانشین باب در سال بعد از شهادت باب بهاء الله که از
یک طایفه نجیبی بود اظهار من بظهوره اللهی فرمود از قرار یک میگویند چون همیشه
باب بوده از بد و طفولیت در جمیع شئون و مراتب فضیلت بسیار تقوی داشتند
و جمیع کمالات انسانی متصف بودند و هر کس از علماء و فضلاء ربانی که قیام و
همت می نمودند که بهاء الله با دل و بر این از این ادعا منصرف نمایند چون بخود
می آمدند از شدت فصاحت و بلاغت و اعجاز بیانات بهاء الله منقلب
گشته از مؤمنین و تلامیذ بهاء الله میشدند بهاء الله را با جمعی از مؤمنین بعکاء نشی
نمودند عکاء محلی است که دولت عثمانی مقصرین متهمین پوشتی یکی را حبس
مینماید در آن زمان عکاء محل مطمور و خرابی بود همیشه در وی امراض طاعونی فراهم
بود و این محقق است که بهائیان این محل را بجای تقلیب معمور نمودند و مسافری
که با آنجا رفته اند در کمال مسرت ذکر مینمایند که عکاء و جمیع اطرافش را باغهای
سبز و غرم و چمنهای معطر احاطه نموده است ادواریج برون که از اهل مدرسه پیرک
میباشد در کتاب حکایت سیاح قول سایر سواح و مسافرین تصدیق مینمایند
و یک حکایت غریبی در خصوص زیارت بهاء الله که بانی این مذهب و عقیده است
و در خصوص عباس افندی که پسر بهاء الله و مروج حالیه این امر است مینگارند در
یک اطاق بزرگی که سطحش مرمر و محل تلاوت و انجام امور و محل جلوس بهاء الله بود
وارد شده مینویسد که در گوشه اطاق در روی نمیکت بیگل بدیعی موقوف و محترمی نشاند
نمودم آن صورت آن بیگل که من مشاهده نمودم هرگز از خاطر من بیرون نمیرود اگر چه
از وصفش عاجز و قاصر م آن چشمهای جاد و مؤثرش کوئی که جمیع مافی الضمیر انسان را
کشف مینماید از جبین کشاده اش کمال قوت و قدرت ظاهر بود و از جبین چهره اش
آمار سن نمایان بود و لکن آن شعاع محاسن مشکلی بلند دلالت بر جوانی مینمود و در محضر
آن کسی منبج تقوی و سرچشمه محبت بود که جمیع سلاطین باید از روی او زیارت

نمایند و جمیع امیران و پادشاهان و فرموده و فرمود در خصوص صلح عمومی الحمد لله فائز شدی
و بدین یک نفر منفی مسجون آمدی جز خیر اهل عالم و سعادت اعم مقصود نمی دارم
و لکن ما را مضرت و مفاسد انگاشتنده و مضرت فرض کردند و مستحق سجن و اسیری
دانستند مقصود آنکه جمیع قبایل و ملل یک دین و مذهب بشوند و جمیع نفوس برابر
باشند تا آنکه رشته محبت در بین انسانی محکم شود اختلاف مذاهب
موقوف گردد و وحدت ملل مرقع شود و این مطلب چه ضرری دارد بلی
چنین خواهد شد و این جدال نرا عذاب بوده و بلی نرا و این جنگهایی که مایه خرابی
عالم است مرقع شده صلح اکبر جاری خواهد شد شما اهل اروپا یا چنین چیزی را
لازم نداری یا حضرت مسیح از قبل چنین خبر ندادند و لکن می بینیم که سلاطین و
حکام اهل ارض روز بروز خرابی خود را صرف تخریب و انهدام بی نوع انسان
نمایند عوض آنکه در ترقی و سعادت عالم بشریت بکوشند این جنگ و جدال
این خونریزی و نفاق باید زایل و مرقع گردد و جمیع اهل ارض باید خویش و نزدیک
کردند و یک طایفه شوند نه اینکه بر وطن پرستی افتخار نمایند بلکه نوع پرستی را
شعار خود کنند و مایه افتخار شمرند عده بهائیان و اشکطون تقریباً
بدو سیت نفر میرسد و بسیاری از این نفوس عکار ایدیه اند و هر یکی از ایشان
تصدیق قول برون را مینمایند و آنچه قدرت و کفایتی را بعباس افندی
نسبت میدهند از بیان و اعتراف این شود مختلفه معلوم است که گفتار
صورت الیکتریک را که معروف بمقناطیس است دارا میباشد و مبداء
اصلی این مقناطیس که پروفیسر لوب که از اهل نوپورستید شیکاگو کشف نمود
قلب است مادام جاکسون پاریسی بهائی که امسال مستان را در این شهر بود
میکوید وقتی که من بحضور عباس افندی مشرف شدم دیدم که در وقت ملاقات

بکلی بخود شدم و بی اختیار و یقین دانستم که جمیع تاریخ زندگانی مرا چنان
میخوانند مثل اینکه در کتابی نوشته شده در مقابلش این کتاب مفتوح شده
باشد و لکن رأفت و ملامت عباس افندی بقدری بود که کمال محرمیت و
اعتماد را ظاهراً ننمود و مادام جا کسوف مطمئن شد که ایشان دارای علم مافوق بشری
هستند و یا یک قدرتی که موهبت الهی است حکم میفرمایند میس
الیس باری جمیع اجزای میس باری و میس باری از جمله بهائیان هستند و میگویند
که انسان در عکاء و هم در عالم و هم در مقام تمدن و تدبیر بمقام یقین میرسد
نظر باینکه محبت و اتحاد و اتفاق اسس اساس و مرکز تعلیمات بهائیت
میباشد و تعریف میکند که تلامیذ در حین یک دست از شهادت برنمیدارند
در روح محبت یکی از یکی بالاترند و در خصوص استدلال باینکه عباس افندی
مرسل و مظهر من جانب الله است میس باری میگوید مصدق اخبار بنوی
ظاهراً و با تمام رسیده است و هم چنین مصداق اخبار دیگر هم ظاهر میگردد و
عباس افندی بیان این مطالب را میتواند توضیح نمایند و یک بهائی دیگر از اهل
واشنگطون که چند ماه در عکاء بوده است یک دفعه واقع شد که
نمایندگان هفت ملل مختلف و همچنین مذاهب متنوعه در سفره
عباس افندی حاضر بودند و وقتی که میس باری که یکی از بهائیان است او را
در عکاء بود و خادم او که همراهش رفته بود در خدمت عباس افندی در
سفر و میس باری و سایر مهمانان نشسته این علامات و آثار شئونات
ذاتی جانی هستند و آثار شخصیت از آنها ظاهر است عباس افندی در باره
خود ادعائی ندارد مگر آنکه مظهر خداست مثل مرآت آفتاب را منعکس
نماید گاهی بشارت و پیغام برسم تعلیق برای تلامیذی که هرگز ندیده است
میفرستد و این مسلم است که این بشارت و نوشتهجات همیشه مناسب

موافق احتیاجات هر کس است (تعلیقہ از عباس افندی) چند
روز قبل یک تعلیقہ به میں الہرات ستانہ عیال استانس قاضی سابق
وندہ کہ چند ماہی است کہ در اینجا است رسید بلسان عربی در روی یک کاغذ
اطلس پوستی نوشته شده است از آہنک این نوشته اینطور مفہوم میشود
یا ائمۃ اللہ بر تو لازم است کہ متہا استقامت از تو ظاہر گردد و بر تو لازم
کہ در امتحانات خداوند استقامت نمائی کوئی مستقیمہ علی حب ربک
الرحمن الی آخر اللوح این مذہب مروج مخصوص ندارد بلکہ ہر بہائی مروج است
تجاریہ ایران این بشارت را جمیع نقاط متمدنہ میرند بواسطہ یک ہمسو
نفوس و شخص میرزا ابوالفضل سپیری از رہبانین ایران ناظم مدرسہ پونی
ورستہ ہا لکین ہاشین در طهران بودہ است و از قرار یکہ ذکر کردہ اند
اگرچہ آن تاجر مبلغ ایشان بودہ است بسیار مردی سواد دی بودہ است
ولکن بقوہ روح القدس جمیع ادلہ و براہین میرزا ابوالفضل را جواب
کافی میدادہ و بیان خود را ثابت مینمود و جمیع مایملکت خود و
مقامات خود را ریختہ و بہائی شدہ و بالاخرہ مسجون و منفی شدہ
است در ہنگام صحبت میگفتہ اگر بہاء اللہ عباس افندی کہ بانی
و مروج این امر ہستند از این مردم بودہ آیا شما تصور میکنید کہ
من برای خاطر ایشان از آنها میکند شتمی و این کار ہا را میکردم آنها
ظہور الہیہ ہستند کہ اخبار آنها در جمیع کتب سماویہ مذکور است و بموجب
تعلیمات ایشان نفاق و جدال مرتفع میگردد و صلح و صلاح جاری
میشود و مردم خدا پرست میشوند و بقوت محبت با یکدیگر برادر خواہند شد
بہائیان مجالس مذہبی مانتی ندارند تکلیف ایشان این است کہ نوزدہ
روز یک مرتبہ مؤمنین را ضیافت نمایند در این مجالس آیات و الواح

تعلیقہ
از عباس
افندی

و مناجات و بیانات مقدسه تلاوت میشود و صاحب مجلس اگر فقیر باشد
 یک شربه آب سرد میدهد و الا یک چیزی خوراکی و تنقل میدهد طبقه
 کشیش ندارند و هیچ کسی حق حصول اجر و مزد در خصوص تعلیم ندارد و این عالم
 عجمان داده میشود انحصار محضی مانند که این جماعت از خدا و رسول و
 علماء و اقیاء و عرفا و شهاداء اخبار و اقوال دروغ و راست برای تأیید
 باطل خودشان آورده اند و هر خبری که مشعر بمدح صلحاء و مؤمنین
 بوده است او را تأویل کرده برای خود بسته اند و هر خبری که در ذم
 مشرکین و ظلمه داده شده بر اسلامیان نسبت داده اند همین ترغیرات
 عوام الناس را سیراه کرده بکلمه گمراه خودشان داخل کرده اند و دیگر
 گویا کسی نماده است که از او خبر جعلی نقل کنند مگر حکماء و علماء و فرنگیان
 عصر چون دیده اند که گوش اهل شرق پر شده است که فرنگها از همه خبر عالم
 خبر دارند و از حقایق همه اشیاء دنیا با علمند از آنرو این خبر را از آنها نقل کنند
 که مردمان بی چشم از روی تقید از ایشان قبول کنند و من یقین دارم
 این تقول است از زبان فرنگیان چون بنده اصله از نصاری بوده از
 سجایای ایشان بخواهی خبر دارم که آنها بدوستی و دشمنی کسی که چیزی
 بنویسند لابد با تمجید و مقدمه مینویسند که بهر که اغراض باطنی انحصار
 معلوم نشود خصوصاً حکمای سیاحین و مورخین این زمان صفحات
 اوراقشان را باین ترهات ملوث نکنند آن عجب و غلو و افه که دارند
 حتی بعضیشان بدرجه بصدق صفای خودشان مغرورند که بانبیاء و حکماء
 سلف طعن زنند کی این اکاذیب را ذیلان را بخود روا دارند اینک صورت
 آن نقل شده ملاحظه کنید و کتاب منهاج را مطالعه فرمائید و این مثل را
 بشنوید مثل من و بابیاء و بابیاء مثل آن سه کس میماند که بعزم سفر از خانه

بیرون آمدند راه بسیار شده تا بساحل دریا رسیدند دیدند سفینه در وسط
دریا سیر میکند بعلامت اشاره کردند کشتی آمد بکنار ناخدا گفت چه
حاجت دارید گفتند میخواهیم بفلان محل سفر کنیم گفت اجرت کشتی را
تسلیم کنید بیا سید در کشتی گفتند مادر هم و دیارنداریم ولی هر کدام
یکت همنرا دارا ایم که بکارا بالی کشتی آید گفت چسیت یکی گفت من
شش روز راه دور را می بینم دوّم گفت من از شش روز راه دور
میشوم سیم گفت من سخن تلخ و سخت میگویم کشتی بانان مشورت
کردند که آن دو نفر بسیار مفیدند و سیمی سخت کوچک کار آید کشتی بانان
بان دو نفر گفتند بیا سید بکشتی سیمی بی گرایه است نیاید جواب دادند
که ما سه نفر بعزم سفر از خانه بیرون آمدیم انفکاک ما جایز نباشد
کشتی بان بعد از تأمل طمع بخیر کشید از همنرا آن دو نفر از گرایه سیمی صرف
نظر کردند گفت جمله بیا سید جمله بکشتی آمده سوار شدند کشتی راه افتاد چند
روزی که در روی دریا سیر کردند که اطرافش زمین دیده نمیشد
کشتی بان رفته بیا م کشتی با اطراف نظر کرد دید کشتی وی چون کشتی نوح
در وسط دریا جز آب و آسمان چیز دیگر دید نمیشد گفت امروز این دو نفر
بکار ما آید گفت بیا سید بالا نظر کنید مادر کجا هستیم و ساحل دیگجا
است هر سه تن آمدند بیا م کشتی اوّلی بطرفی نظر کرده بعد از تأمل
طول نظر گفت جزیره مشاهده میکنم بس وسیع پر است از اشجار
و اثمار و انهار روی مردمانش مثل روی آفتاب لباس ایشان از
سندس و حریر در وسط جزیره قصر است که نیست مثلش در بلاد میان
قصر ایوانی است عالی و رفیع فرش ایوان از مرمر سفید در وسط ایوان
تختی است از عود یا صندل بر تخت دختری نشسته است در سن

کمتر از چهارده در حسن پیش از ماه شب چهارده پارچه حریری در دست
 دارد مشغول خیاطی است کشتی بانان از این خبر مسرور شدند که از
 قدوم این دو وجود مبارک سعادت دنیا و عقبی برآورده است کشتی بانان
 بدو می گفت بشنو اینها چه ملت و چه قوم و بچه لغت سخن گویند بر
 خواسته بسیار کوشش فراداده گفت ما کشتی بان گفت چه شنیدی گفت
 اهل این جزیره جمله مردمان مدنی صاحبان علم و حلم و وقار و سکینه میباشند
 قلوبشان مؤلف پاك از نفاق صلح دوست دشمن جنگ و جدال محب
 نوع انسان یکدیگر را برادر خوانند بلکه جمله را یکتن شمارند با کمال
 ناموس و شرف و صدق و صفای هر کس در کار خود مشغول بذكر خفنی
 میباشند نه سکی دارند بانگ زندنه شغالی که عوایدش در حال از دست دختر
 خیاطه سوزن افتاد بروی زمین مرمر و جبرنگ صدا کرد و صدای سوزن را
 شنیدم ستمی پایش را دراز کرده این بکون هر کس که دروغگو است حال
 کتاب منهاج و دلیل منهاج نوشته شده نشر خواهد شد هر کس دروغگو
 بوده دلش تنگ خواهد شد و هر که راستگو است پایش دراز و سخنش گویا
 الاکتان یامر بالمعروف و نهی عن المنکر بحسب طاقت و هندا
 ما استنطعنا جاهدنا فی سبیل الله ما قول كما قالوا المؤمنون وانزل
 تعالی بکتابه المجید لا یکلف الله نفسا الا وسعها لها ما کسبت
 علیها ما اکسبت ربنا الا نؤاخذنا ان نسینا او اخطانا ربنا ولا نخل
 علینا اصرا کما حملنه علی الذین من قبلنا ربنا ولا تحملنا ما لا طاقة
 لنا به و اعف عنا و اغفر لنا و ارحمنا انت مولانا فانصرنا علی القوم
 الکافرین این رساله در هشتم شوال بمسلم آمد و در هیجدهم شوال
 اختتام یافت با اشتغال کسب معیشت بعد از این انشاء الله تعالی

مشغول شوم بتحرير رتيبه مجالس الحكيم لا يغفل الخرافات ايها الانسان ولا
يشغلك الترهات فاسمع موعظة الحسنة من لسان الصدق
وهو نوابج الافكار الصالحة والسلام
على من اتبع الهدى

از اين كتابهاى تازه چاپ كه اسامى آنها در ذيل نكاشته ميشود و از هر رقم
كتابهاى ديكر عربى باشد يا فارسى از كتابخانه مبارك آقاى
حاجى شيخ على محلاتى حائرى طلبنايد
كه بذريعه پستارسال خواهد شد.

كُتُبُ الْعَرَبِيَّةِ امامه ائمة الاثنى عشر من كتب العالمة
الصحيحة العلوية والتحفة المرتضوية نجاة العباد
جامع الادعية والزيارات مناقب الابطال ابن شهر آشوب
تبصرة المتعلمين فى احكام الدين شرح تجريد المستمى بكشف المراد للمعلامة
معرفة اخبار الرجال للشيخ ابو عمرو الكشي ديوان سيد حيدر حلاوى
فهرست اسما مصنفى الشيعة المشهور رجال ينابيع المودة فى مودة ذى القربى
المجننى من الادعية المجنبى للسيد طاوس جواهر السنية فى احاديث القديس
در الدلائل الخمس قصيدة الانزيرة عليه لسان الصدق فى الرد على المضاد
الشهاب الشاقب فى رد ما افقه الناصب منية المرید فى آداب المفيد المستفيد
غرفة المعجزات فى فضائل امير المؤمنين تقويم المحسنين و احسن التقويم لمولى الفضل
عمدة الطالب فى انساب الابطال قامع اهل الباطل فى الرد على من
منار الهدى فى اثبات النص على حرما قامه عزاء مولانا الحسين

اعلام الوری للشیخ الطبرسی
جامع السعاده للفاضل النجاشی

کتاب الفارسیه

شفاء الصدور در شرح زیارت عاشورا
مثنوی تنبیه الخواطر و احوال مسافران
مثنوی نان و سرکه
مثنوی نان و حلوا

ناسخ التوایخ شرح حالات حضرت سید الشهدا
معراج الحجه در مرثی تمام شهداء کربلا
مجالس المواعظ و البکاء از مرحوم حاج
شیخ جعفر شوشتري

دیوان شمس مغربی المطلب
مقصد الطالب در اثبات اسلام عابد
وابو طالب علیهما السلام
کلیات خلاق المعانی کمال الدین
السمعیل اصفهانی

ملخص کوهر مراد مستمى بر مایه ایمان
جواهر الزواجر در مرثی و مناقب
رساله وسیله النجاة از فاضل شریانی
اخلاق ناصری

اسرار النزل از امام مخبر رازی
مشکوۃ الانوار در صفات قراء قرآن
و شرایب قرائت قرآن و خواص آیات و
قصص العلماء در حالات علماء امامیه
شرح خلاصه الحساب

سراج المنیر در اخلاق
جامع عباسی فتاوی آقاي صدر دام ظلّه
مفتاح الهدایه فتاوی آقاي صدر دام ظلّه
بدر شمع در نسب اعداء موسی المبرقع
اسرار قاسمی

منتخب الحساب
کفایة الحساب
سر و کل و فلکناز

سرخاب در علم رمل
انوار الشهدا در حاشیه مرثی وصال شیرازی

لیل و محسنون مکتبی
ترجمه زهر الربیع

تاریخ بلوای هندوستان
حل المشكلات در ادعیه و طلسمات حضرت
مناسک حج

مثنوی طاقدیس از فاضل نراقی
آداب الخادم و المنخدم
خاورنامه

هدیه سر تیسر شمس الدین رعدیه
به کتابخانه ملی تبریز



